مجموعه آثار مبارکه قلم اعلی شماره ۷۶

مولف: حضرت بهاالله

تاريخ تاليف: ١

!آغاز كتاب

ص ٠

اين مجموعه آثار مبارکه از نسخه خطی متعلق

بجناب اسکندر هائی در شيراز تسويد گرديده است .

شماره ٧٦

ص ٠٠

علی محمّد معروف بسراج الواعظين

که برادر حرم ثانی حضرت نقطهٴ اولی جلّ

ذکره الاعلی بوده عريضهئ‌ی بساحت

اقدس جمال قدم جلّ جلاله معروض داشته

و اين لوح در جواب اسئله او از قلم

اعلی نازل گشته است .

ص ١

هو الحبیب

نامهٴ آنجناب بين يدی العرض حاضر و بر مقرّ انّه لا يعرف بما سواه واصل

و ما فيه بلحاظ اللّه ملحوظ آمد سئوال شده بود از اينکه چگونه ميشود که حرف

علييّن بسجّين تبديل شود و يا اثبات به نفی راجع گردد و يا ثمرهٴ جنيّه

از الطاف ممنوع شود و يا مرأت از اشراقات انوار آفتاب معانی

محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلين بسيار سژوال شما مقبول

افتاد چه که اليوم لازم است هر نفسيکه از عرفان معضلات مسائل الهيّه

عاجز شود از شريعهٴ علم ربانيّه و فرات حکمت صمدانيّه ساژل و آمل گردد که

شايد برشح از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ايقان مستريح گردد

و نسئل اللّه بان يصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن

بصر العالمين و تسمع نغماته باذنک و تنقطع عن اذن خلايق اجمعين

ص ٢

و تعرف نفسه بقلبک و تنقطع عن افئدة کلّ من فی السّموات و الارضين

و يطهرک عن دنس الدّنيا و ما فيها بحيث لن تمرّ علی شيئی الّا و قد تسمع

منه باذن لا اله الّا هو و ان طلعة الأعلی لبهآئه فی الملأ الأعلی و ضيائه

بين الأرض و السّماء و کبريائه لمن فيملکوت الأمر و الخلق و کذلک ينطق کلّ

شيئی ان انت من السّامعين چه که اليوم بر هر نفسی عند اللّه فرض شده که بچشم

و گوش و فوأد خود در امر او ملاحظه نمايد و تفکّر کند تا از بدايع مرحمت

رحمن و فيوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستيز و فائز

شود و عليکه ناسرا ا لقاء اللّه محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اين است

که بوهم حرف کفايت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنيده قناعت کرده اند

براههای مهلک تقليد مشی نموده اند و ا مناهج تجريد محروم شده اند امر الهی

لتچتل چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده اينکه بعضی از ادراک او محتجب

ص ٣ مانده اند نظر بآن است كه گوش و قلب را بآلايش كلمات ناس آلوده اند

والّا اگر ناظر باصل ميزان معرفت الهی باشند هرگز از سبيل هدايت

محروم نگردند حال خود آنجناب ملاحظه نمايد امر از دو قسم بيرون نَه

يا آنکه اهل بيان مُقرّند بقدرت الهيّه يا نَه اگر معترف نستند بای

نفوس حرفی نداريم چه که ام ملل قبل محسوبندکه يد اللّه را مغلول دانسته اند

چنانچه ربّ العزّه خبر داده بقولث تعالی يد اللّه مغلولة و اگر معترفند ببدايع

قدرت ربّانی در اينصورت اعتکاف باينگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد

بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت

و اقتدار مستوی و اگر اراده فرمايد بحرفی جميع من علی الارض را بسموات امر

متصاعد فرمايد و بحرف ديگر بأدنی رتبهٴ خلق راجع نمايد و ليس لاحدان

يقول لِمَ و بِمَ و من قال فقد کفر با اللّه را عرضَ عن قدرته و حاربَ

ص ٤

بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکی فی الواح عزّ حفيظ و هم چنين

قادر است باينکه هر وقت اراده فرمايد مظهر نفسه خود را در بين تبرّيه مبعوث

نمايد و در حين ظهور بايد از نفس ظهور او تعالی حجّت و دليل خواست گر بآن

حجّتی که لازال ما بين ناس بوده اتيان فرمود ديگ توقّف باطل است

بلکه اگر کلّ من فی السّموات و الأرض اقلّ من حين توقف نمايد از اهل

نار محسوب اگر چه جميع ادّعای ولايت نمايند عزيز ميکند هر که را اراده

فرمايد و ذليل ميفرمايد هر که را بخواهد لا يسئل عمّا يفعل حال آنجناب

بانصاف ملاحظه نمائيد اگر نفسی بجميع شئونت قدرتيّه الهيه ظاهر شود

و علاوه بر آن اتيان نمايد بآن حجّتی که لازال بآن اثبات دين ناش

شده و امر اللّه بين برّيهٴ او ثابت گشته معذلک از چنين ظهور که

نفس ظهور اللّه بوده نفسی اعراض نمايد و باعراض هم کفايت ننمودند بر

ص ٥

قتلش قيام نمايد آيا بر چنين نفسی چه حکمی جاری قل حکمه عند اللّه يحکم ما

ييشآء کما حکم بالحق و لکن الّناس هم لا يشعرون آيا در هيچ عهدی و ملّتی

چنين امری جايز بوده لا فو نفسه الرّحمن الرحيم اگر بگويند اين ظهور نبايد ظاهر

شود چنانچه مشرکين گفته اند در اينصورت قدرت و ارادهٴ حق منوط و معلّق

بارادهٴ خلق ميشود فتعالی عن ذلک علوّا کبيرا چنانچه در ظهور ستين کلّ ناس

از عالم و جاهل باين سخن های مزخرف بيمعنی از حق محروم شده اند و از

عليّين بقا بسجيّن فنا راجع گشته اند وبگمان خود بر اعلی مقعد ايمان

مستقرّند فبئس ما ظنور فی انفسهم و کانوا من المتوهمين فی امّ الالواح مذکورا

باری نظر را از ما سوی اللّة بردار و بحق ناظر شود و بما يطهّر من عنده چه

که دون او لاشيئی محض بوده و خواهد بود و اگر اليوم کلّ من فی السّموات

و الاءرض حروفات بيانيّه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانيّه

ص ٦

اکبر و اعظمند و اقلّ مِن آن در اين امر توقّف نمايند از معرضين عند اللّه

محسوبند و ا احرف نفی منسوب حق جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط

و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزّز بوده و خواهند

بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشياج

بالسّويه اشراق و تجلّی فرموده و جميع من فی الملک بين يدی الفضل در صقع

واحد قاسمند و ذرّهئ‌ی بر ذرّهئ‌ی افتخار و زيادتی نه الّا بسبقتها الی

عرفان اللّه و لثائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عمّا سواه ای علی بشنو

نداء اللّة را و بمقرّی وارد شو که لازال مقد\*ّس از اسمآء بوده و خواهد بود

تا بهيچ اسمس از جمال مسمّی و سلطانيکه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق

شده محروم نگردی فو اللّه الّذی لا اله الّا هو که مقصود از اين بيانات

آن است که شايد آنجناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق

ص ٧

قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده در آيند والّا انّه لمتعال ی

عن اقبال الخلق و اعراظهم و مقدّس عن العالمين آيا در حين اشراق شمس

لايق است نفسی سئوال نمايد که چگونه ميشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه

ملاحظه مينمايد که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بکله در اينمقام نجوم

طالب ظلمت ليلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضيآء نجوم در

ليل مشهود است و از تجلّی نيّر يوم معدوم و مفقود ميگردند فسبجانه عن

المثل و الامثال چه که لازال نيّر جمالش مستضيئی بوده و احدی با او بنوده

و کلّ ما سواه در امکنهٴ ترابيّه بمشيّت امکانيّه حلق شده اند و باو راجع

خواهند شد و انّه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم يزل و

لايزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود بسيار عجب است که از تغيير

و تبديل اسمآء ناس تعجّب مينمايند و متحيّر شده اند با آنکه جميع در

ص ٨

کلّ حين تغيير و تبديل مظاهر و اسماّء و مطالع آن را ببصر ظاهر مشاهده مينمايند

و معذلک بحجبات وهميّه و کلمات شرکيّه چنان محتجب مانده اند که از

آنچه ببصر ملاحظه مينمايند غافل شده اند ای سائل اسما و صفات الهی

را موهوم مدان بدآنکه جميع اشياء از آنچه ما بين اض و سمآء خلق شده

مظاهر اسمآء و مطالع صفات حق تعالی شأنه بوده و خواهد بود

غايت اين است نسبت بدون خود اعظم رتبةً و اکبر مقاماً لق

شده و اگر در سمآء ما تری فی خلق الرّحمن مِن نفاوت و فطور نه بينی

فطوبی لمن طار فی هذا الهوآء الّذی ما طارت فيه اختجه المريبين و حال

ملاحظه نما در جميع اين مظاهر اسميّه الهيه از اشجار و افنان و اغصان و

اثمار و هم چنين در اوراد و ازهار و کلّما نيست علی وجه الارض که در اوّل

ص ٩

بچه مقدار طراوت و نضارت طاهر ميشوند و بعد از مدّتی کلّ از خلع

لطيفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنيّه که

تغيير نمايد بشأنيکه از رايحهٴ او انسان اجتناب نمايد باری کلّ در علوّ و دنوّ

و تغيير و تبديل مگر مظاهر کليّهٴ الهيّه که بنفسه لنفسه قائم و باقيند قسم

بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازهٴ ناس تکلّم ميفرمايد چه که اثری

از ناس ببلوغ نرسيده اند والّا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح ميفرمود که

کلّ من فی السّموات و الأرض با فاضهٴ علميّهٴ او از علم ماسوی خود را غنی

مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقر ميشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر

علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سمآء مشيّت الهی محفوظ و مستور مانده

و تا حين حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بيده يفصل ما يشآء و

لا يئيدُ عمّا تشآء و هو العليم الخبير و اگر از اين عبد ميشنوی پرهای تحديد

ص ١٠

و تقليد را بيفکن و بپرهای تجريد در اين هوای قدس توحيد پرواز کن

تا از شبهات وهميّه و اشارات ريبيّه خود را مقدّس يابی و بانوار

يقين خود را منوّر بينی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغا نما که شايد

قلب را از غبار مکدّره اوهام که در اين ايّام کلّ من فی الملکوت را ملاحظه

نموده مطهّر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باينمقام اقدس امنع اطهر

فائز شوی ملاحظه مينمائی که مقصود ما فی البيان که از سمآء مشيّت

ظهور قبلم نازل شده اين ظهور بوده و خواهد بود فو الّذی نفس حسين فی

قبضته قدرته که اعظم از اين امر در بيان نازل نشده ببصر منير حديد در

آن ملاحظه نمائيد تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطّلع شويد و در جميع

اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را وصيّت فرموده

و از جميع اخذ عهد نموده که مبادا حين ظهور بشئی از آنچه خلق شده

ص ١١

متمسّک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن يوم هيچ شيئی نفع

نمی بخشد الّا بعد اذنه بوحيد اکبر ميفرمايند و انتظر و من يذکرکم اللّه

وجهه فانّکم ما خلقتم الّا للقائه و هو الّذی علّق کل شيئی باخر ه ايّاک ايّاک

ايّام ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانيّه فان ذلک الواحد خلق عنده

و ايّاک و ايّاک الّا تحتجب بکلمات ما نزّل فی البيان فانّها کلمات

نفسه فی هيکل ظهوره من قبل جال در اين کلمات سلطان اسماء و صفات

تفکّر نمائيد با اين آيات محکمه و کلمات متقنه ديگر مجال اعراض برای

نفسی باقی ميماند لا فو الّذی انطق الرّوح فی صدری مگر آنکه بالمرّه از حقّ

اعراض نمايد و واحد بيان خلق اوّليّه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم و هم چنين

بوحيد اکبر ميفرمايند و ربّما ياتيک من آمنت قد ئ ژلت عن علوّ

ذکره و ارتفاع امره و ان من فی البيان يقرئون تلک الکلمات

ص ١٢

و هِم لا يلتفتون بظهوره و لا يؤمنون بالله الّذی خلقهم بظهور قبلهو و هم

راقدون چنانچه حال ملاحظه ميشود که کلّ تلاوت کتاب اللّه مينمايند و در ليل و

نهار مينويسند و مع ذلک بجرفی از کتاب مستشعر نشده اند بلکه مقصود از

ترويج جُز تحقّق رياست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک

يشهد لسان اللّه الملک العزيز العليم و ميفرمايند من اوّل ذلک الأمر الی

قبل ان يکمل تسعة کينونات الخلق لم تظهر و ان کلّما قدر رايت من النطفة

الی ما کسوناه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلقاً آخر قل فتبارک اللّه احسن الخالقين

و هم چنين بعظيم ميفرمايند هذا ما وعدناک قبل الّذی اجبناک اصبر حتّی

يقض عن البيان تسعة فاطا قل فتبارک اللّه احسن المبدعين و ميفرمايند

فلتر اقبن فرق القائم و القيّوم ثمّ فی سنة التسع کلّ خير تدرکون حال

قدری در اين کلمات تفکّر فرمائيد و هم چنين در فرق قائم و قيّوم

ص ١٣

تفکّر لازم چه که اين عبد از احزان وارده قادر برتفسير کلمة اللّه نَه فو الّذی

لا اله الّا هو که تبليغ امر اللّه اين عبد را بر تحرير اين لوح مضطر نموده که

شايد مصباحی چند در مشکاة امکان مستضيئی شوند و بقدرة اللّه بر نصر اين مظلوم

فريد قائم گردند اذا کلّشئی يبکی علی ضرّی و بما ورد علّی من الذّينهم خلقوا

بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهورات قدس

ربّانی بمثابهٴ غيث هاطل از سمآء مشيّت من غير نکث و سکون نازل

و يا من دونها آيات قدرتيّه و ظهورات الهيّه که عالم را احاطه نموده

بشأنيکه ملل قبل مذعن و معترف شده اند معذلک بايد

بادلّه استدلال نمايم و امريرا که لازال مقدّس از دليل بوده

بدليل ثابت نمايم که لعل معدودی بسمآء شهود صعود نمايند ظلم فوق

اين در عالم ممکن نه که جمالقدم بدون خود استدلاب بر حقيقت خود نمايد

ص ١٤

بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سمآء لازال مشهود و لائح است

فستعلم الّذين ظلموا نفس اللّه ای مرجع يرجعون و لايای محتومه و

قضايای ثبته بشأنی وارد که جز حق احدی بر احصای آن قادر نه

در کلّ حين رماح بغضآء از شطر اعدا بر هيکل بقا وارد و لقد جائنی مظاهر

نفس اللّه فی ضحی من اليو يبکون و نيوحون قالوا يا اسفا علی يوسف اللّه

المهيمن القيّوم فقد او دعو عبيده فی الحُب ثمّ فی انفسهم يستصرخون

قل يا ملأ البيان اتقتلون نقطة الأولی و تقرئون آياته فيکلّ عشّی و بکور

تاله قد فعلّم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلک عباد مکرمون ان انتم

تنکرون اتقتلون اللّة باسياف انفس و الهوی ثم علی مقاعد کم

بذکره تشتغلون و بآياته تستدلون کذلک فعل کبّ امة باللّه حين ظهوره

بمظهر نفسه فيکل عصر و کذلک فعلوا و کانوا ان يفعلون قل اليوم

ص ١٥

لن بتحرّک علی السّمآء مؤلآ و قلم اللّه المهيمن الغزيز القيّوم و لن تريد

اليهم طرف اللّه و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر

عباد از اين آيات قدس الهيّه و ظهورات عزّ صمدانيّه اعراض نمايند بچه

حجّت و دليل و اثبات دين خود مينمايند بگو ای اهل بيان ببصر

حق بمنظر اکبر ناظر شويد چه که ببصر دون خود مشهود نگردد اين است

که ظهور قبلم ميفرمايد ايّاکم فانظروا اليه بعينه فمن بنظير اليه بعين سواه

لنم يعرفه ابداً و بعد از وصايای لاتُحصی عباد خود را در اين امر ميفرمايد

فيا الهی انت تعلم بانّی ما قصرت فی نصحی ذلک الخلق و تدبير لاقبالهم

الی اللّه ربّهم و ايمانهم باللّه بارئهم الی آخر قوله روحيفداه قسمّ بجمالقدم

که از اين بيان که از قلم رحمن جاريشده قلب کلّ اشياء محترق کشته

و هر ذی بصری از اين کلمات نوحهه و حنين مظهر اسمآء و صفات را

ص ١٦

ادراک مينمايد ولکن بايزيد الظّالمين الّا غروراً و خسارا ای علی گوش

چان بگشا و کلمات رحمن که در قيّوم اسمآء نازل شده اصغا نما که

ميفرمايد يا قرة العين لا تجعل يدک مبسوطة علی الأمر لاّن النّاس فی

سُکر ان من السّر و ان لک الکرة بعد هذه الدّوره بالحقّ الاکبر هنالک

فاظهر من السّر سّرا علی قد سمّ الابره فی الطّور الاکبر ليموتن الطّوريون

فی السّينا عند مطلع رشح من ذلک النّور المهيمن الحمرآء باذن اللّه الحکيم

و هو اللّه قد کان عليک بالحقّ علی الحقّ حفيظا و حال کرّه ظاهر

و طوريّون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده ميشود و با آنکه ميفرمايد

طوريّون ميّت و لاشئی معدوم ميشوند معذلک تعجّب مينمائيد

از اينکه ثمرهٴ طوبی حنظای شود چنانچه بعينه همين را سئوال کرده اند

و يا علهين بسجين تبديل گردد و لازال امر الهی محدود نبوده

ص ١٧

و نخواهد بود کلّ مرای موجود است اگر در حين بشمی سمآء قدم مقابل

شوند در کلّ انوار شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرتسم و به مجرّد انحراف

از کلّ اخذ ميشود فانظر فی الشّمس ثمّ فی المرايا لکی تجد الی ما يلقيک

الرّوح سبيلا ابن نبيل مرفوع در اثبات امر اللّه بما القی اللّه علی فوأده

الواحی نوشته و در ابتدا باين آيه که از سمآء مشيّت ظهور قبلم نازل شده

استدلال نمود قوله عزّ ذکره قل اللّهمّ انّک انت الهان الالهين

لتوتيّن الالوهيّته من تشآء و تنزعنّ الالوهيّة عمن تشآء الی اخر و

کذلک قل اللّهمّ انّک انت ربّاب السّموات و الارض لتوتيّن الرّبوبيّة

من تشآء و لتنزعنّ الرّبوبية عمن تشآء ال ی آخر با اينکه سلطان

وجود باين صريحی فرموده که عطا ميفرمايد الوهيّت و ربوبيّت

بهر نفسيکه اراده فرمايد و اخذ ميفرمايد از هر که بخواهد

ص ١٨

خداوند قادريکه مقام الوهيّت و بوبيّت که اعلی مقامات است

اخذ فرمايد قادر نيست بر اينکه از هيکلی قميص اسم خود را نزع نمايد يا آنکه

حلوی را بُمرّ تبديل فرمايد سبحان اللّه عمّا يتوهمّون العباد فی قدرته فتعالی

عمّا يصّفون حال مشاهده نمائيد که طير قدرت و عظمت در چه هوا

طيران مينمايد و ناس در چه اماکن توقّف نموده اند آيا آيه انّه علی

کلّشيی قدير را چه معنی نموده اند و از يغفل ما يشآج و لا يسئل عمّا شآء

چه ادراک کرده اند ای عباد از اوهن بيوت برکن شديد متمسّک

شويد و از ظلمات جهل و نادانی بفخر منير علم ربّانی توجّه نمائيد

و کاش اهل بيان در آيه مبارکه ابن نبيل ذکر نموده تفکّر نمايند که

شايد از سنبل وهم بصراط يقين در آيند ای علی يک قَدَح

از اين مآء عفب حيوان که در ظلمات کلمات سلطان اسمآء

ص ١٩

و صفات مستور شده بياشام تا از کدورات ايّام و شبهات انام

و اشارات غافلين و دلالات مغلّين پاک و مقدّس شوی و ابواب

علوم نامتناهی ربّانی بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باينکه

سلطان قدم قادر است بر آنکه در ساعتی جميع اشيا را بخلع اسمآء

حسنی مفتخر و معزّز فرمايد و در ساعة اخری از جميع اخذ نمايد و انّی

اشکوا الی الله من هؤلآء العباد لانّهم ينظرون الّی بما عندهم لا بما

عندی و يقاسون نفس الله بانفسهم و کلمانه بکلهاتهم فو الّذی نفسی نفسه

لو بنقطعن البوم کلّ من فی السّموات و الأرض و يقبلن الی الله ليعلمهم

من بدايع علمه ما يغنيهم عن العالمين و در اين سنهٴ شداد بعصی از

عباد اينگونه مسائل سئوال نموده اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای

محکمهٴ شافيه کافيه نوشته ارسال داشته عجب است که شما نديده ايد

ص ٢٠

و در اين ارض هم بعضی از شبهات القا نموده اند که شايد نفوس قدسيّه

را بحجبات کلمات قبليّه محتجب دارند ولکن غافل از اينکه نفسيکه در

هوار با فضای قدس الهی طيران نموده و از خرمن های علوم نامتناهی ربّانی

القاط فرمود بشبهات و هميّه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد

علی بحر الاعظم لی يلتفت الی سراب بقيعه و لن يشرب من مآء الحميم

اگر چه لايق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولی البغضآء بيالايد و يا حرکت

نمايد ولکن نظر به تبليغ رسالات ربّانی مفرّی نه که شايد جاهلی ببجر

علم درآيد و يا گمگشته وادی غفلت و نسيان بيمن رحمن خرامد و انّه ليهدی

من يشآء والی صراط البهآء و انّه علی کلّشئی قدير ولکن اين ذکر و بيان برای

نفوسی است که فی الحقيقه طالب سبيل هدای باشند والّا عليل غِلّ

دانند لا؟؟؟ طاهر ننمايد چنانچه اليوم اکثر ی اهل بيان جميع

ص ٢١

ظهورات قدرتيّه و شژونات الهيّه و آيات منزله را بچشم خود ديده اند

و بگوش خود شنيده اند معذلک ببعضی قيام نموده اند که ذکر آن ممکن نه

الّا من فتح الله بصره و ايّده علی امره و اخرجه عن ظلمات الوهم و هداه الی

صراط العزيز الحميد و تمسّك باموري جسته اند كه لم يزل عند الله مذكور

نبوده و بشأنی غافل اند که بحجر ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال

اظهر انور معرض گشته و رُبّ معبود شعر من عابديه خيرمه

ان يا علی قل اليوم انتم معبود کم عند الله فی سوآج فمن آمن منکم

فقد آمن من فزع الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله

و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الّا الضّلال ايّاکم ايّاکم يا ملأ البيان

لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و ال تجادلوا بالّذی جائکم عن

مشرق الاٌمر بسلطان مبين آيا گمان مينمائيدکه امراللّه باعراض

ص ٢٢

معرضين ممنوع شود و يا انوار شمس عزّ باقی باکمام انفس ظلمانی مستور

ماند لا فو الّذی نطق فی صدر و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمين

و بعضی از مشرکين از جمله شبهات که در اين ارض القا نموده اند اين

است که آيا ميشود ذهب نخاس شود قل ای و ربّی ولکن عندنا

علمه نعلّم من نشآء بعلم من لدنّا و من کان فی ريب فيسئل الله

ربخ بتم يشهده و يکون من الموقنين و در رسيدن رتبهٴ نحاس برتبهٴ

ذهب همان دليلی است واضح برعود ذهب بحالت اوّل

لو هم يشعرون جميع فلزّات بوزن و صورت و مادهٴ يکديگر ميرسند

ولکن علمه عندنا فی کتاب مکنون ميگوئيم علم معرضين باينمقام

صعود ننموده كه تراب ميشود اين رتبه كه مشهود هر ذيشغوري

ص ٢٣

بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قسمت

از حص از نخاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس

از اجساد و اين بسی ظاهر و هويدا است و اگر ناس لايق

و بالغ مشاهده ميشدند هرآينه دراينمقام ذکر بعضی از علوم

مستورهٴ الهيّه ميشد ولکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود

است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شيئی قادر بوده و خواهد بود البته

اگر بخواهد به مجرّد ارادهئ‌ی ذهب را به نحاس تبديل ميفرمايد و اين

عجز در موجودات موجود و مشهود و انّه لهو المقتدر الغزيز القادر

المحمود نظر را مظهّر نموده بمنظر اکبر توجّه نمائيد و از اشجار يا يغنی

و لا يثمر منقطع شويد اين است از بدايع امر الهی فمن شآج

فليقدو من شآء و فليعرض اقبل فلنفسه و من اعراض

ص ٢٤

فلها و عليها انّه لهو المقدّس عن الخلايق اجمعين در شيطان

تفکّر نما که معلّم ملکوت بود در ملأاعلی و در مداين اسمآء باسمآء

حسنی معروف و بعد باعراض از اعلی رفيق اعلی باذنی ارض

سُفلی مقرّ گرفته کذلک يفعل رّک ما يشآء ان انت

من المؤقنين از اينها گذشته بيت معيق که کعبهٴ موجودات

بود و محلّ طواف مظاهر اسمآء و صفات چرا از اين

فضل کبری محروم شد اذاً تفکّر و ايا اولی الألباب

کلّشئی در قبضهٴ قدرت الهی اسيرند و در کلّ حين بآنچه اراده

فرمايد قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محيطه اش در هيچ

آوان از مضمار امکان و اکوان سلب بشده و نخواهد شد

اسرا مکنونه اش از هر گوشی لايق استماع نَه و حوريّات معانی

ص ٢٥

مقصورهٴ علميّه اش را هر چشمی قابل مشاهده نَه چه مقدار از هياکل

ظلم که بقميص عدب بين عباد معروف شده اند و چه مقدار حقايق

عدليّه که در اثواب ظلم اشتهار يافته اند نظر در اضام نما که حال نصف

من علی الأرض باو عاکف شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند

و باين مرض مبتلا شده اند مگر آنکه بوهم و تقليد اکتفا کرده اند و از سلطان

توحيد اعراض نموده اند باری اليوم مظاهر کلّ اسمآء و صفات در صقع

واحد مشهودند اّا من سعد الی الله کذلک نلقی عليک لعلّ تطّهر نفسک

و صدرک عن کلمات العالمين و تسمع ما غرّ و الرّوح علی افنان هذه

السّدرة الّتی حاطت کلّ من فی السّموات و الارضين قل يا ملأ البيان

تاللّه الحق ّ لم يکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدری و ما ظهر من

سلطانی و ححرمی من قم برهانی ثم صحتّر ثم دليلی انتم من المنصفين

ص ٢٦

قل انتم بايّ حجّة انتم بعليّ من قبل حين الّذی ظهر بالحق و جائکم بسلطان

مبين و بايّ برهان صدّقتم آياته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات

امره المهيمن المتعالی العزيز المنير و ان تقولو انّا آمنّا به بنفسه و اکتفينا

بحجء‌يّة نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفس قد قام بين العباد و ظهر بسلطان

اسمه المهيمن العليّ العظيم و ان تقولو بانّا آمنّا بما نزّل عليه من

آيات الله العزيز الغالب القدير فتلک آياته ملئت شرق الارض و

غربها اذا فاستمعوا لما يوحی عن شطر القّدس الّذی بسمع من ارياحها

ما سمع اُذن الجيب فی معراج القدس ثچ اذن الرّوح فی السّموات

الاکر ثمّ اذن الکليم علی طور العزّ عن شجرة الله اناطق العزيز الحکيم

و من دونهم قد ظهر هذا المغلام بسلطنة الّتی علّت علی الممکنات و يهد

بذلک السن الکائنات ان انتم من السّامعين ثمّ قل لروٌسآء

ص ٢٧

البيان اين کنتم حين الّذی اضطربت فيه انفس العباد و ذلّت

فيه الأقدام و غشی الرّعب قلوب الرّاسخين و قام علی کلّ العباد من مذاهب

شتّی و ما ستنصرت من احد الّا اللّه الّذی بعنی و اسلنی علی العالمين

تالله هم کانوا مستورا خلف قناع النّسآء فلمّا ظهر الامر بسلطان به

اطمئنوا فی انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأوّل ما فعلوا اعرضوا عن الّذی

به ثبت ايمانهم کذلک الأمر و انّک کنت من الشّاهدين و انّک

ان لن تصدّقنی بعد الذّی شهدت بعينک يصدّقنی کلّ الأشياء و

عن ورائها لسان الله الصادق الأمين ان يا جمال الکبريآء

بين الأرض و السّمآء غيّر اللحن لأهل الانشآء ثمّ غن علی افنان البقآء

عن لحن عجمی منيع ليکشف اسرار الأمر فيها رقم من القلم المحکم المتين چه

که جميع ناس بلغات عربيه مطلّع و ادراک کلمات پارسيه

ص ٢٨

اسهل است نزد اهل لسان ايسائل آنچه از اسامی در کتاب

الهی از ذکر طوبی و سدرهٴ منتهی و شجرهٴ قصوی و ورقه و ثمره و امثال

آن مشاهده مينمائی موهوم مدان مقصود از جميع اين اسامی عند الله

مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدرهٴ الهبّه ساکن

از سدرهٴ طوبی و عليّين عند الله محسوب و بعد از اعراض از سدرهٴ

نار و سجيّن مذکور و در حين ايمان افنان و اغصان و اوراق

و اثمار جميع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جميع از نفی محسوب

ميشود و بسا نفسيکه در اصيل از ابهی سدرهٴ بقا است و در

ابکار از ادنی شجرهٴ فنا و کذلک بالعکس لو انتم من العارفين

مؤمن را در حين اقبال او الی الله جنّتی مشاهده کن با کمال تزيين

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ نما

ص ٢٩

از افنان علميّه و اثمار معارف الهيّه و انهار بيانيّه و ازهار حکميّه

و فوق ذلک الی ان يشآء الله در او موجود و همين نفس بعينه بعد

از اعراض نفس هاويه ميشود مع آنچه متعلّق باو بوده کذلک يُبدّل اللّه

النّور بالظّلمة و الظّلمة باالنّور لو انتم تفقهون آيا شنيدهئ‌ی که ظهور قبلم

در ارض همين حکم جاری فرمود چنانچه ميفرمايد بر هر ارضيکه مؤمن

مستقر شود از ارض جنّت عند الله مذکور است و اگر مشرک بهمان

ارض مستّقر شود از ارض جحيم محسوب چنانچه اليوم مقرّ عرش ارضی

واقع شده که ابداً معروف نبوده ولکن اليوم منبغضين جمال

ربّ العالمين خود را از علّيين محروم ساخته اند و در قعر سجّين مقرّ

گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنّت ساکنند چنانچه

ملل قبل هم بهمين اوهام مشغولند اذاً يشّبزهم قلم الامر بعذاب

ص ٣٠

يوم عقيم اين قوم را لايق آنکه عجلی من دون الله اخذ نمايند و باو ساجد

و عاکف شوند چنانچه شده اند کجا لايقند بهوای قدس صمدانی طيران

نمايند و باسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده ميشود آنکه طبعش

کل ميل نموده ابداً بکُلی ملتفت نه کذلک يضرب اله مثلأ لعل النّاس

هم يشعرون آيا نشنيده ايد که ميفرمايد بسا شجرهٴ اثبات که در ظهور بعد

از شجرهٴ نفی ميشود باری اليوم هر نفسيکه از کلّ آنچه ما بين عباد مشهود و

مذکور است منقطع نشود و جميع را چوه کفّ طين مشاهده ننمايدابداً

قادر نه که باين هوا طيران نمايد و بمقرّ عزّ تقديس درآيد لازال مؤمن

اقلّ از کبريت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر اين شموس معانی که

از مشرق اصبع رحمانی اشراق نموده اين بسی مبرهن و واضح است

که ثمره بنفسه لنفسه موجود نه بلکه باعانت الهيّه از امکنهٴ ترابيّه صعود

ص ٣١

نموده تا باين رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدريکه او را

باينمقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال و اشباح

را در اقلّ من آن از اعلی مقرّ بقا بادنی مقعد فنا راجع فرمايد و هم چنين

بالعکس و اين از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محيطه و قضايای

محتومهٴ آنسلطان احديّه لازال بر کلّشئی نافذ بوده و اقلّ من آن از

ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عمّا يظّنون

المتوهّمون بسالئالی اسرار که در اصداف بحار اسم ربّک

السّتار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اَقدام

غير مستقيمه شود باری اليوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرمايد از

کفی از طين کلّ حروفات اوّليّه و آخريّه را مبعوث فرمايد قادر است

معذلک بسيار حيف است انسان در اين ايّام که جمال رحمن بتمام

ص ٣٢

فضل ظاهر شده خود را بغير او مشغول نمايد دع کلّ من فی السّموات

و الأرض لاهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الّذی لن يوجد فيه الّا

لئالی ذکر اسم ربّک العليّ المقتدر العظيم اين است بدايع ظهورات

شمس امر رحمن که از افق اصبع مليک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمين

و من دون ذلک انّ ربّک لغنيّ عن العالمين ار بسا نفوسيکه

اليوم در ابحر نار مستغرقند و مستشعر نيستند بلکه خود را از اهل جنّت

ميدانند چنانچه امم قبل هم باين ظنون مسرورند قسم بآفتاب

عزّ قدس تجريد که اين ظهور اعظم از آن است که بدليل محتاج باشد

و يا ببرهان منوط گرد قل انّ دليله ظهوره حجة نفسه و وجوده اثباته

و برهانه قيامه بين السّموات و الأرض فی ايّام الّتی فيها اضطربت کلّ

من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعين و ان لن تقدرنّ ان تعرّفنه

ص ٣٣

بما فصّلنا لکم فاعرفوه بما نزّل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده

و انّه لهو الفضّال القديم قلم اعلی ميفرمايد ای علی يکبار بطور تقديس

قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از

مکمن قدس بيزوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بيمثال حضر ذوالجلال فائز

گردی يعنی لقاء مظهر نفس او که بيک تجلّی از تجليّات انوار فضلش

يتغنّی اشجار الوجود من الغيب و الشّهود بما نطفت سدرة الطّور

اينچنين احاطه فرموده فضل سلطان يفعل ما يشآء ولکن النّاس

هم فی وهم عظيم و حجاب غليظ و غفلة مبين اين است شأن

اين ناس که لازال بقول حق افتخار مينمايند و از نفس او معرض مثلاً

هجر را طواف ميکنند و از اماکن بعيده طی سبيلها صعبه مينمايند

و از جان و مال ميگذرند تا بزيارتش فائز شوند ولکن از سلطان

ص ٣٤

مقتدريکه بقول او صد هزار امثال اين حجر خلق ميشود غافل بلکه معرضند

چنانچه ملاحظه شد در سنهٴ ستين و هم چنين در اين ايّام بصر منير را

بصد هزار حجبات وهميّه و سبحات نفسيّه مستور مينمايند و بعد فرياد

برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک

نمايند سئول نموده که فلان نجم چگونه ميشود نورش محو گردد و يا زائل

شود ديگر غافل از اينکه بوجود شمس يمحو نوره چنانچه مشاهد ميشود

که در ايّام انوار نجوم محو و لا يظهرند باری عنقريب يد قدرت محيطهٴ

الهيّه نفوس چند خلق فرمايد که جميع احجاب را خرق نمايند

و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب در آيند و در سبيل محبوب

از هيچ آبی مخمود نشوند و از هيچ ناری جزع ننمايند غير مصبود را مقصود

؟؟؟ مشاهده نمايند و در کلّ اَوان

ص ٣٥

اهل امکانرا به سلاسل بيان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب

معانی که انوار اين نفوس اهل ملأ اعلی را مستنير نمايد چنانچه مشس اهل

ارض را انيا علی دَعَ ما عندک و خذ ما يأمرک به الله و انّ هذا

ليغنيک عن العالمين و من دونه لا يُسمن و لا يغنی بود و خواهد

بود تمسّک با العروة الوثقی و دَعَ يامرک به الهوی تا اللّه الحقّ

انّ هذا الحبل المحکم الّذی ظهر بين الارض و السّماء فمن تمسّک به فقد

بخرومن اعرض فقد بلک باری اليوم هر نفسی حق منيع را بدون

او تعالی بخواهد عارف شود و يا ادراک نمايد مثل آن است که از

اکمه طلب ارائه سبيل نمايد و هذا لن يمکن ابداً دليله آياته و سلطانه

اثباته ای علی بلسان بديع پارسی کيمات ربّانی را اصغلا نما

و اگر تو نشنوی البته يد قدرت محيطه الهيّه انفسی بدعاً خلق فرمايد

ص ٣٦

که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قيام نمايند ليس هذا علی الله بغزيز

و اگر از شمال وَهم بيمين بقين راجع شدی و از کوثر عرفان جمال

رحمن که در رضوان معانی جاريشده مرزوق گشتی بگو ای اهل بيان

بکدام دين متديّنيدو بر کدام صراط قائم اگر بگويند بنقطهٴ بيان روح ما سواه

فداه بگو بچه حجّت و دليل بآن سلطان سبيل موقن شده ايد

و معترف گشته ايد اگر بگويند او را بنفسه شناخته ايم بگو هذا

کذب صراح چه که الی حين بنفس خود عارف نشده ايد تا چه

رسد بنفس الله الظاهره که چون شمس مشرق است مذعن نشده اند

و تگر بگويند بآيات منزله مؤمن شده ايم چرا باين آيات که بمثابهٴ

غيث هاطل از سماء غيب در کلّ حين نازل است کافر شده اند

قل اَتومنون ببعض الکتاب و يکفرون ببعض فويل لکم يا معشر الظّالمين

ص ٣٧

و من دون اين دو مقام ظهورات قدرتيّه و شئونات الوهيّه که

عالم را احاطه نموده بشأنيکه برای نفسی مجال اعراض نمانده والّا بان

يکون معرضاً بکلّه عن الله و ابنيائه و اصفيائه و اودّائه فريب بيست

سنه ميشود که اين عبد آنی بر بستر احت نياسود و در کلّ حين در ارتفاع

تا حال چنين قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر

افنان عصمت مرتفع نمايد و معذلک اين مشرکين بر جمال

مبين ربّ العالمين وارد آورده اند آنچه را که الآن روح الأمين

و هياکل عليّين نوحه و ندبه مينمايند و اگر ميگويند اين آيا منصت بديعه

از فطرت الهيّه نازل نشده چنانچه مشرکين قبل در احيان ظهورات

شموس حقيقت اين سخن را گفته اند بگو الواح منزله اکه از سحاب

ص ٣٨

عزّ رب العالمين در سنهٴ ستين نازل شده موجود و اين آيات بديعه

که از سمآء اقدس ابهی نازل شده حاضر و مشهور هر دو را نزد عدّه‌ی

از اهل قلوب صافيه و ابصار حديده و انفس زکيّه و آذان واعيه تلاوت

مينمائيم تا نغمات الله و روائح قدسش از قميص کلمات بديعش

استشمام شود تالله الحقّ برايحة کلمة من تلک الکلمات لتهب رائحة الله

المهيمن القيّوم و لکن کلِّ ناس بزکام مبتلا گشته اند و هم لا بجدون ابداً

الّا من شآء ربّک العزيز المحبوب اگر چه اعراض معرضين وافترای

مفترين بمقامی رسيده که قلم و بيان در دو از ذکر باز مانده و معذلک

انّا نطعم العباد مائدة العلميّه الطرّية الءٴبديّه القدميّه الالهيّة لوجه

الله و ما تريد منهم جزاءً و لا شکوراً فو الّذی نطق فی صدرک که هيچ يک

از ملل قبل بحجبات اهل بيان مشاهده نميشوند چه که در جميع کتب

ص ٣٩

قبل ذکر ظهورات احديّه بتلويح ذکر شده مثلاً در توراة در بعضی

از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بيايد و دعوی نبوّت کند کاذب

است چه که الهی جز اله موسی نبود و روسولی جز من مبعوث نخواهد

شد و احکام الهی جز ما نزّل فی التّورية نخواهد آمد و در يک

موضع بتلويح اشاهره بظهور بعد فرموده و بشأتی بحجب و استار

ذکر شده که اکثر از عباد از عرفانس عاجزند حال در اينصورت

اگر امّت او از مشارق احديّه و مظاهر الهيّه محتجب مانند

فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متعذّر شوند که مِعضلات

کلمات الهی را ادراک ننموديم لذا از منبع کوثر عرفان جمال

رحمن محروم مانديم و هم چنين در انجيل ژوح القدس بنغماتی در

علايم ظهور تغنّی و تلکّم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نَه

ص ٤٠

الّا المنقطعين چه که بر موزات خفيّه و اشارات دقيقه بيان شده

چنانچه همان عبارا از قلم عزّ باقيّه در رساسل فارس مسطور گشت

فانظروا اليها لعل تجدون در اين صورت اينطايفه هم اگر

متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان اينکلمات

مروموزهٴ معضله شايد که بعضی از عباد بپذيرند و هم چنين در فرقان

که همهٴ شما ديده ايد که علائم ظهور بچه شأن و بيان از سمآء

سبحان نازل شده مثلاً از جمله يوم يأتی الله فی ظل من الغمام

و هم چنين يوم يأتی السّمآء بدخان مبين و هم چنين انفطار سمآء و انشقاق

ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامهٴ اموات از قبور و

دميدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صيحه

بين السّموات و الأرض و امثال اين کلمات که در کتاب اللّه

ص ٤١

مذکور است و هم چنين از ذکر خاتم النّبيين که اصرح کلمات فرقانيّه

است با اين عبارا صعبه مستصعبه و اشارات دقيقهٴ خفيّه

اگر عباد از شريعهٴ ربّ الايجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند

ميتوان گفت که ادراک بيانات الهيّه ننموده اند و از معانی کلمات

ربانيّه غافل شده اند چه که بفهم عباد نزديک نبوده اگر چه جميع

اين معاذير در ظهور عزّ بيقبول بوده بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور

بنفس ظهور و بما يظهر من عنده حجّت بر کلّ من فی السّموات و الأرض

بالغ ميشود و بر هر نفسی لازم است که مرأت قلب را از کلّ آنچه در

دست ناس بوده ظاهر نمايد و بعد از تطهير و اقبال البتّه انوار شمس

مجلّی بر قلبش تجلّی فرمايد و اگر حجّت الهی در احيان ظهور بالغ نباشد

تکليف از کلّ ساقط ميگردد مثلاً اهل فرقان ملاحظه نما

ص ٤٢

که هر نفسيکه قلب را از اشارات کلماتيّه مطهّّر ننموده بعرفان نقطهٴ بيان

فائز نشده که که ذکر ختميّت که در کتاب مذکور است از کلمات

محکمهٴ فرقان بوده با اثبات اين کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب

هرگز اقرار ننمايد بر اينکه بنی از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد

آمد چنانچه در بيان مذکور است طهّر قلوبکم عمّا شهدتم لتشهد و اما لا

شهد احد من العالمين در حين ظهور بايد چشم از کلّ بر داشت

و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن يفوز احد بالله

العليّ العظيم ای بندگان هوی بشنويد نغمات قدس بقا را

و بمقر اعرفو الله بشتابيد و از دونش منقطع شويد اين بيانات

ابنيا که در علامات ظهور فرموده اند و امّا نقطهٴ بيان روح من فی لحج

الاسمآء و فداه جمع اين بيانات را مرتفع فرموده و حجبات را

ص ٤٣

بالمرّه خرق نموده و جميع اين کلمات معضله را بنفس ظهور و ما يظهر

من عنده تمام نموده اند و معنی فرموده اند بشأنی ذکر اين ظهور

عزّ احديّه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد

باعراض و جميع بيان و ما نزّل فيه را منوط بعرفان آن شمس عزّ

باقيه فرموده و ميفرمايند که مبادا در حين ظهور به بيان از منزلهٴ

آن محتجب مانيد و بکلمات آن تمسّک جسته از سلطان

احديّه محروم مانيد و مخصوص ميفرمايند ای حروفات و مرايا شما

بقول من حجّت شده ايد مبادا در حين ظهور بر جمال مختار

استکبار نمائيد و يا آنکه در مستغاث اشراق شمس حقيقت را باسم

من يظهر عزّ اسمه وعده فرموده اند معذلک ميفرمايند که اگر در ساعت

ديگر ظاهر شود احديرا نميرسد که لِمَ او بِمَ بگويد چه که آنسلطان

ص ٤٤

امکان لم يزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغير آنچه

ذکر شده قائل شده حقّ جلّ ذکره را مختار ندانسته پناه

ميبريم بحقّ از چنين توهّمات باطله و جميع حدود و حُجُب و

اشاره را از اينمقام برداشته اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً

مقدّس از حدود و اشارهٴ دون خود بوده و احدی بر کيفيّت

ظهور اطّلاع نداشته و نداردو لن يحيط بعلمه احد و انّه بکلّ شيئی

عليم و ميفرمايند من اوّل ما يطلع شمس البهآء الی ان يعزب

خير فی کتاب الله عن کلّ الليل ان انتم تدرکون ما خلق اللّه

من شيئی الّا ليومئذ اذ کلّ للقآء الله ثمّ رضائه يعملون و در اينمقام

آميفرمايند و بقد قرب الزواب و انّکم انتم ذلک اليوم لا تعرفون

و من يکن لقائه ذات لقائی لا تگضوا له ما لا يرضی نفسی لنفس

ص ٤٥

الی آخر قوله عزّ و جلّ اس سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو

بشنو کلمات بالغهٴ ربانيّه را که تصريحاً من غير تأويل اخبار فرموده

در آن ايّام که شمس طالع است و نزديک است در وسط وال اشراق

فرمايد ولکن شما ای ملأ بيان آن يوم عارف بآن جمال سبحان

نخواهيد شد و تصريح باين اسم هم فرموده اند بقوله عزّ و جلّ

من اوّل ما تطلع شمس البهآ الی ان يعزب خير فی کتاب اللّه

الی آخر بيانه جلّ و عزّ که احدی شبهه ننمايد و بدون ما قضی الله تفسير

ننمايد معذلک کلّ به حجبات نفس و هوی از ادراک شمس

بها محتجب مانده اند و بما امرهم السّيطان متمسّک و کاش

باحتجاب کفايت مينمودند بلکه بعضی تعحريف اين کلمات مظهر

اسمآء و صفات مشغول شده اند و اين ظلمی است که در ابداع

ص ٤٦

فوق آن ظاهر نشده فويل للظالمين من عذاب يوم عظيم

و بعد از ظهور اين شمس عزّ صمدانی بعضی از مرايا توهّم نموده اند و

رتبهٴ شمس ادّعا نموده اند ولکن غافل از آنکه در بيان فارسی

نصّ فرموده اند که اگر مرآت ادّعای شمس نمايد نزد شمس ظاهر است که

شبح او است که او ميگويد و هم چنين ميفرمايد مرايا بنفسها شيئيت

ندارند و در مقام ديگر ميفرمايندقل ان يا شموس المرايا انتم الی شمس الحقيقة

تنظرون و ان قيامکم بها لو انتم تتبصّرون کلکم کحيتان البر بالمماء

فی البحر تتحرکون و تحتجبون عن المآء و تسئلون عمّا انتم به قائمون

حال ملاحظه نمائيد که بشموس مرايا که مرايای اوّليه اند ميفرمايد که

شما بشمس حقيقت ناظر باشيد چه که وجود و ظهور شما بعنايت او

بوده و خواهد بود و ميفرمايند شموس مرايا مثل حيتان در آيند که در

ص ٤٧

بحر حرکت ميکنند ولکن از بحر و مآء محتجبند چنانچه اليوم ملاحظه

ميشود که مرأت قوم در بحر آيات حرکت مينمايد چنانچه بآيات عزّ

صمداني كه از ظهور قبلم نازل شده اثبات خود مينمايد و حركت و اظهار

شأن از از آيات الله بوده و معذلک از جوهر آيات و منل آن در

اينايّام بالمرّه محتجب مانده و در بحر حرکت مينمايد و از سلطان بحر

غافل و اين بيان در رتبهٴ شموس مرايا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد

بمرايائيکه در تحت اين سموس واقعند و هم چنين ميفرمايد فاّن يوم

ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انی اقربکم من يومن به و لاانساب

بينکم و لا افتخار الّا بايمانکم به اين است که اليوم مشاهده ميشود که اعلای

خلق از ادنی بين يدی الله مذکور چقدر از مظاهر عليّين که بسجّين

راجع شده اند و چه مقدار از مطالع لا که مبقرّ مطهّر الّا وارد شده

ص ٤٨

و هم چنين بجناب آقا سيّد جواد ميفرمايد لأشکوّن اليک ان

يامرأة جودی عن کلّ المراياء کلّ بالوانهم الّی لينظرون ملاحظه

نمائيد که از مرايا کلّها شکايت ميفرمايد و لکنّ هذا الجمال بشکو

حينئذ عن الّذی اشتهر بالمرآت لانّه ينظر الی بما عنده لا بما عندی

باری اليوم اگر جميع مرايا باسم الوهيّت و بوبيّت و فوق آن

بنفس الله و صهور الله و يا ذات الله در بيان موسوم باشند

کفايت نمينمايد مادام که باين ظهور قدس ربّانی و بطون غيب

صمداني موقن نشوند جميع معدوم صرف و مفقود بحت عندا الله

محسوبند چنانچه در ابتدای اين الواح من قلم الله ثبت شده

که فرموده ايّاک ايّاک يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البينيّه فانّ

؟؟؟ الواحد خلق عنده و ايّاک ايّاک ان تحتجب بکلمات

ص ٤٩

ما نزّلت فی البيان فانّها کلمان نفسه فی هيکل ظهوره

من قبل حذير ميفرمايد که در حين ظهور مبادا بواحد بيان از مظهر امر

محتجب مانی و اين واحد نفوسی بودند که بعد از نقطهٴ بيان احدی

بر آن نفوس مقدّم نبود معذلک ميفرمايد که باين نفوس از حقّ

محتجب نمانيد و از اين بيان مفهوم ميشود که در ظهور بعد بعضی از اين

حروفات بايد موجود باشند و ميفرمايد که بآنچه در بيان نازل

شده از حق محتجب نمانند حال انصاف دهيد ای اهل

بيان با اين بيان اصرح اتم کسی ميتواند اليوم معارضه نمايد با

نفس ظهور که فلان در بيان باسم الله مذکور است چگونه ميشود

اليوم از مقام خود سلب شود لا ففو الّذی ايّد الرّوح بنفسی چه که

اين اسامی و اذکار و توصيف بر فرض تسليم کلّ کلماتيست

ص ٥٠

که در بيان مسطور است و از جمله وصايای سلطان لايزال

اين است که بآنچه در بيان نازل شده از ظهور الله محتجب نشويد

و علاوه بر اين قسم بشمس عزّ صمدانی اليوم از افق قدس ربّانی

اشراق فرموده که فکر آن سلطان قدم خلق بيانرا باسم

ربوبيّه و يا عبوديّه هر دو در آن ساحت يگسان است و در سنگ

که جماد است و حروف ثلاثهٴ آن سه اسم اعظم الهی را ذکر

فرموده اند و تنبّه نمود عباد را که در ملاحظهٴ آن باين اسما ناظر

باشند تا در مصنوع آيات صانع مشاهده شود و مقتدريکه

اينمراتب را بحجر عنايت فرموده اگر اخذ نمايد لايق است

نفسی را که اعتراض نمايد تالله لن يعترض علی امر الله الّا کلّ

معتداثم اگر ناس از بعث اشماء مطلع ميبودند هرگز

ص ٥١

بسلطان يفعل ما يشآء در هيچ امری اعتراض نمينمودند اين است

که بعضی از ناس اسماً مبعوث ميشوند و در ملکوت اسما

معروف ولکن کينونتشان از سجّين نفس و هوی عروج ننموده

لحکمة لا يعلّمها الّا اللّه و ربّ شهرة لا اصل لها و بعضی بکينونة

مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکايت خضر را

استماع نموده که احدی در آنزمان بر علوّ مقامه و سموّ قدره مستور بوده

و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انّک لن تستطيع متی صبراً

مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضر مذکور شده

ولکن ما عرفه احد الّا اللّه و عندنا علمه فی کتاب مبين و بعضی

بکينونت و ذات و نفس و رسم و اسم مبعوث ميشوند

ص ٥٢

اذا فاشهد و قل سبحان اببه احسن المبدعين و اگر مراتب

بعث بمامه ذکر شود ملاحظه شود که اين مفتخرين باسما در چه مقام

و رتبه مذکورند ولکن امسکنا القلم الی ان يشآء الله و انّه مبيّن

کلّ امر فی کتاب مبين و ديگر آنکه کلّ اشياء مکمن اسمآج الهيّه

و مخزن اسرار صُنعيه بوده و هستند و در هر کوری از هر شيئی ظاهر

ميفرمايد آنچه را اراده فرمايد و اخذ ميکند آنچه را بخواهد العجب

کلّ العجب اليوم که جمالقدم و شمس اسم اعظم در قطب

زوال مشرق و مستضئی شده مع ذلک ناس باسمی از

اسمآء از انوار جمال و عرفان طلعت بيمثال ذوالجلال محروم

گشته اند قل تالله بارادة من قلمه خلقت بحور الاسمآء و ملکوتها

ان انتم من العارفين و لو يأخذ اليوم کفاً من التّراب و يبعث

ص ٥٣

منه اسم ما کان و ما يکون ليقدر و انّه لهو السلطان الملک

امقتدر العزيز القدير تالله اذا بيکی لنفسی و بما ورد عليّ عيون

النّبيين و المرسلين فی الرّفيق الأعلی و ينوحنّ فی انفسهم و

يصحّن فی کينوناتهم ولکن النّاس هم فی غفلة و وهم عظيم و

بشأنی اهل بيان تنزّل نموده اند که لسان رحمن بذکر امثال

اين کلمات مشغول شده و معذلک از او نمی پذيرند اين

است شأن اين قوم و اليوم هر نفسيکه در ملکوت اسمآء ارتقا

نجويد ابداًباين فيض اعظم فائز نشود اين است که نقطهٴ بيان

ميفرمايد که نطفهٴ ظهور بعد اقوی از جميع اهل بيان بوده و خواهد

بود اذا تفکّروا فی ذلک يا اولی الألباب فو الّذی قام بنفسه

که اگر عباد در همين کلمه تأمل نمايند خود را مستغنی از دون الله

ص ٥٤

مشاهده نمايند و در اثبات اين امر بديع بسژوال و جواب

محتاج نخواهند بود والله يقول الحقّ و لکن النّاس لا يسمعون

و هم چنين ميفرمايد قوله عزّ ذکره فانّ مثله جلّ ذکره کمثل الشّمس

لو يقابلنه الی ما لانهايه مرايا کلّهن ليستعکنّ عن تجلّی الشّمس

فی حدّهم و ان لن يقابلها من احد فيطلع الشّمس و يغرب و الحجاب

للمرايا حال ملاحظه نمائيد که از اين بيان قدس ربّانی مستفاد

ميشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نمايد و مرايا در

حجاب باشند معذلک ميتوان گفت بعد از اشراق شمس

الشّموس الّتی يطوفن فی حولها شموس لايعلم عد تهنّ احد الّا

نفس الله العالم العليم که مرأت چگونه ميوشد از انوار سمس و تجلّی

آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مراياء بنفسه

ص ٥٥

لنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قائم و منيرند چنانچه اليوم اگر تمام

مرايای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جميع انوار شمس

ظاهر و مشهود و به مجرّد انحراف جميع معدوم و مفقود بوده و

خواهند بود مشاهده در مرات ظاهره نمائيد تا در مقابل شمس

قائم است آثار تجلّی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو

بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و هم چنين ميفرمايد اوست

آن سلطان مقتدريکه اگر بحرکت بيايد لسان قدسش خلق

ميفرمايد بقولی آنچه بخواهد و اراده فرمايد از نبی و ولی و صديق حال

لايق است از مقتدريکه بقول او بنی و ولی خلق ميشوند اعراض نمايند

و باسمی از اسمآء و يا بذکری از اذکار و يا برآتی از مرايا تمسّک

جويند انّ هذا الّا لظلم عظم تالله الحقّ امريرا مرتکب شده اند

ص ٥٦

که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال

مجال توقّف برا نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از

عرفان آنجمال قدم بنفسه لنفسه خود را عاجز مشاهده نمايند حجّت و دليل

طلب نمايند همان حجّت و دليلی که ايمان کلّ عباد باو محقّق و ثابت

بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود ديگر که قادر است که توقّف

نمايد مگر آنکه بالمرّه از حق اعراض نمايد و در سجّين قهر و هاويهٴ نفس و جحيم

اعراض مقرّ يابد چنانچه اکثر از نفوسی که اليوم خود را بر رفرف ايمان و عرش

ايقان متّکی و مستوی ميدانند و بالمرّه از حق اعراض نموده و در بحر کفر

مستغرق و در کلّ حين بعذاب بديع معذّبند ولکن من غير شعور

و ای کاش باعراض و انکار کفايت مينمودند لا فو الّذی انطقنی بثناء نفسه

که ابداً کفايت نخواهند نمود و چنانچه نفس التّی ربّنا ها فيهذا الايّام و

علّمناه فيکلّ

ص ٥٧

الأحيان کلمات الرّحمن کما يعلّمون اهل الهند طيورهم قام عليّ و حارب

بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآيات اللّه المهيمن القيّونم و باين

کفايت ننمود بر قطع سدرهٴ الوهيّه ايستاد فلمّا و مرّه الله و ظهر ما

فی قلبه اذا قام عَلی المکر بشأن لن يقدر احد ان يحصيه الّا الله الملک العزيز

القدير و مفترياتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش

و شقاوتی که از اوّل دنيا الی حين ظاهر شده بنفس الله القائمة علی کلّ من

فی السّموات و الارض نسبت داده و معذلک در مقرّ خود ساکن و مستريح

است چه که از حمقای ارض مطمئن است که کلّ در سبيل وهم سالکند

و در بحر تقليد سابح فو الّذی نفسی بيده که اگر اقلّ من ان يحصی ناس بابصر

مشاهده نمينود باين مزخرفات ارتکاب نمينمود ولکن غافل از اينکه

عنقريب از خلف استار عصمت الهی هياکل ظاهر شوند که ببصر الهی حق

ص ٥٨

را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهيچ بندی از صراط مستقيم

ممنوع نشوند و بهيچ سدّی از بناء عظيم محرروم نگردند فياليت من ذی

بصر لينظر الی کلماتهم التّی بحکی عن انفسهم و ذاتهم ليعرّفهم و يکون من

العارفين قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضين ببصر حديد ملاحظه نمايد

شأن و مقام و رتبهٴ اين انفس وهميّه را ادرک مينمايد و اليوم رؤسای

بيان بهمان ادلّه که پست ترين اهل فرقان در حقيّت خود استدلال مينمودند

بهمان دلايل استدلال نموده و مينمايند من حيث لا يشعرون مثلاً حکم

وصايت را که ظهور قبلم بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه مطّلعند که جز

حروفات و مرايا در بيان از قلم رحمن نازل نشده و مرايا را هم محدود نفرموده اند

چنانچه در دعوات ميفرمايند الهی در کلّ حين بفرست مرايای ممتنعه

و بلوريات صافيه لنحن عنک و يدلّن منک و در جميع الواح من قبل الله

ص ٥٩

اين کلمات نازل من شاءفلينظر اليها و يکون من العارفين حال

بمثل امّت فرقان که خاتم النّبيين درست نموده از مبعث و مرسل

آن محتجب مانده اند اين اصحاب هم اراده نموده خاتم الوّليين برای نفس

خود ثابت نمايند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار

ولی خلق شده و ميشود در برٴ بغضا انداخته اند و در کلّ حين احجار ظنون

از کلچ جهات بر وجود مبارکش می اندازند و در نفس خود صيحه ميزنند و

دعوی مظلوميّت نموده که شايد غلّ الله در ا نفس ضعيفه القا نمايند

اين است شأن مرايا که ظاهر شده قل اليوم لو يحکم الله لأسم الّذی

يکون الغض الاسمآء عند النّاس و انّه ربّ لکم اوبالعکس ليس باحد

ان يقول لِمَ و بِمَ لانّه جلّ و عزّ يحکم ما يريد ولا يسئل عما اراد و انّه

لهو المقتدر القدير و در اين ايّام رسائلی در ردّ حقّ بانامل شرکيّه نوشته

ص ٦٠

و ارسال داشته اند قسم بآفتاب معانی که مثل اطفال بکلمات

مزخرفه بيمعنی تکلّم نموده اند بل احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل

اين فئّه رابا آنچه از خدام اين بيت ظاهر شده ميزان نمائيد و خود انصاف

دهيد که شايد اليوم از فيض بحر معانی که جميع ممکناب را احاطه نموده محروم

نمائيد و حال حقّ بشأنی تنزّل نمود که از اراف متتابعاً از مسائل

فرقانيّه سئوال مينمايند و بايد جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرأت را

ياقوت فرض گرفته و بعد سژوال نموده که ياقوت قبل از بلوغ رتبهٴ

او باينمقام ميشود تغيير نمايد و بعد از بلوغ چگونه تغيير مينمايد بعنی مرآت

قبل از وثول باينمقام مرآتيّت ممکن بود تبديل شود و يا تغيير نمايد ولکن

بعد از بلوغ باينمقام چگونه تنزّل مينمايد چنانچه اکثری باينمطالب بديهيّه

اليوم از سلطان احديه می ماندنداولاً ؟؟؟ نسائل الله

ص ٦١

بان يوّفقک و يؤيّدک بشأن تعرف کلّشيئی فی مقامه و تنقطع عن

کلّ الأشارات و لن تشهد فی الملک الّا تجلّی انوار الّتی اصاطت

العالمين و يمحوعن قلبک کلّ الاذکار و تقوم علی ثنأ ربّک العزيز المختار

لانّ فی مثل ذلک اليوم لا ينبغی لاحدان يلتفت الی شيئی عمّا خلق بين

السّموات و الأرضين هل ينبغی لنفس بعد اشراق الشّمس فی قطب

الزّوال ان تشتغل بذکر النّجوم او يسئل عن السّراج و لو يکون سراجاً

منيرا لا فو جمالی المشرق المقدّس العزيز المنير دَع کلّ الأذکار عن

ورائک ثم تمسّک بهذا الذّکر الّذی ظهر بالحقّ و ينطق فيکل شيئی بانّه لا

الله الّا انا العزيز العليم و اگر موفق بآنچه در اين آيات منزله از سمآء

احديّه نازل شده نشدی و بجواب مسئلهٴ خود ناظر باشی بشنو ندای

ابها را از افق عزّ اعلی و اوّلاً بدآنکه کلّشئی تبديل شده و ميشود

ص ٦٢

و علم ذلک فی کتاب ربّک الّذی لا يصل و لا نيس و ثانياً اگر از تو سئوال

شود که حقّ قادر است بر تبديل ياقوت يا نه جواب چه خواهی گفت باری

عجز لازال شأن خلق بوده و خقّ منيع در قطب اقتدار قائم بحرفی

قادر است که جميع من فی الارض را قطعه ئی از ياقوت رطبهٴ حمرآء فرمايد

و بحرفی کلّ را بحجر راجع فرمايد فتعالی عمّا انتم ظنتم فی قدرته و تظنون و

از اين گذتشه ياقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه ميشود تا بر تبديل

کلشيئی الی الله موقن شود و هم چنين ياقوت قلب که در نار نفس و هوی

مبتلا شد البته از لطافت و لو ن و صفای خود محروم ماند و اليوم بسی از

قطعات ياقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نيتند و کذلک بالعکس لو انتم من

العارفين ار قوم ندای طير بقا را از رضوان اعلی بشنويد و رحيق الطف ارّق

اصفی از انامل قدس بها بنوشيد و از ( ادامه در صفحهٴ ٦٤)

ص ٦٣

١ - در ياقوت انواع متعدّده و الوان مختلفه مشهود و جميع الوان آن در نار تغيير

مينمايد مگر دو قسم که برمانو و رمانی مشهورند و اين دو هم اگر چه بنار

شديده در ايّام عديد تغيير مينمايد ولکن از ورای حجاب اگر در نار متوسّطه

بمانند ضرّی مشهود نه وبعضی برآنند که نار بر لون اين ذو قسم بيفزايد

و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبريت احمر معروف است بر ياقوت

القا گردد فی الحين تکليس شود چون ساير اجشاد انّما النّار بصلحکلّ مفد و بفد

کلّ مصلح تزيد الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی

مطّلع شده آنچه ذکر شد ادراک مينمايد و من دونه ليس لأحدٍ نصيب الّا بأمر من

لدن مقتدر قدير باری ايسائل در جميع ما سوی الله و نفس ظهور تغيير و تبديل

مشهود است خلقناالاشيآء من التّرابو نعيدها اليه و نبعث منه حياً ذلک وعد من

لدنّا فسوف الّذی بما وعدناکم به داناخير الموقنين

ص ٦٤

کلّ ما يوی الله غنيّ و بی نياز شويد تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب

و لسان جاری شود و از امثال اين مسائل فارغ و مقدّس گرديد

زينهار قلب را که وديعهٴ جمال مختار است بآلايش کلمات فجّار و شبهات

اشرار ميالائيد چه که اليوم بکلّ حيل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که مممکن

شود القای شبهه در قلبوب مينمايند و از همهٴ اين بيانات گذشته

اگر در عالم شيئی يافت شود که تبديل نشود و تغيير نيابد اين چه دخلی

بمطلب اين قوم دارد مثلاً ياقوت بزعم اين قوم اگر تغيير نيابد

چه مناسبت دارد بانکه مقبل نميشود که معرض شود و يا مؤعّد مشرک

و يا مؤمن کافر در بعضی اشياء مليک اسماء امکانِ تغيير گذاشته

و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان درد دهب شود ولکن

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟را

ص ٦٥

چون اهل علم از قبل ذکر نموده اند اين عبد دوست نداشته مه مفصّل

ذکر نمايد ولکن در انسان امکانِ علم و جهل و اقبال و اعراض

و ايمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود او بغايت دور است چه

اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و ياقوت رماد از اين نميتوان

در ساير مصنوعات صانع قياس نمود و اين نزد اهل بصر که

بمنظر اکبر ناظرند واشخ و لائح است و اگر مقصود در رتبهٴ انسان

است معلوم بود که ذهب و ياقوت در رتبهٴ مؤمن ايمانه

بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و اين بسی واضح است که

تبديل ميشود چنانچه بسا از عباد که در اوّل ظهور جمال رحمن بايمان

فائز شده اند و بعد مُعرض و اگر از عالم و هم متصاعد شوی

ص ٦٦

و قلب را از اشارهٴ قوليّه مقدّس نمائی تبديل کلّشيئی را درکلّ

حين بکلّشيئی مشاهده نمائی و من فتح له هذا البصر انّه من اولی الابصار

لدی الله المقتدر المختار جوهر بيان طلعت رحمان آنکه امر الله لازال مقدّس

از ذکر و وصف و تحديد بوده و خواهد بود و هر نفسی باين حجبات

اراده نمايد مليک من فی لحج الا لا نهايات را ادراک نمايد ابداً موفّق

نخواهد شد بقوّت سلطان بقا حجبات اسماء و دون

کن و فوق آنرا خرق نمائيد و بمدينهٴ اعزّ ارفع امنع اقدس ابهی

وارد شويد که اليوم جز ظلّش نارو جز حبّش مردود بوده و خواهد بود

و هم چنين نفسی از عدد آيهٴ اقتربت اتساعة و انشق القمر سئوال

نموده بکوان يا ايّها النّاظر الی الکلمات عدد را بگذارد و بخود

آيه ملاحظه نما و اگر اليوم کلّ من فی السّموات و الأرض باين آيه

ص ٦٧

مبارکه ناظر شوند و در معانی مستورهٴ در آن تفکّر نمايند جميع را کفايت نمايد

چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آيه اشراق فرموده و سيفی است قاطع

در ردّ نفوسيکه غير الله را ولی اخذ نموده اند و معنی اين آيه تا اين ظهور

منيع ظاهر نشده چه که در حين ظهور نقطهٴ اولی وليّ علی زعم ناس

نبوده نا منشق شود بلکه علما بوده اند و تعبير از علما به نجوم شده و از ولی

بعمر و از نبی بشمس اينست که در اين ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر

وخک منشق شده اذا اقل فتبارک الله اقدر الأقدرين

حال در اين آيهٴ منزله تفکّر نمائيد و انصاف دهيد و لا تکونوا من الّذينهم

يعرفون نعمة الله ثمّ نيکرون و ای کاش که اين ناس باين ولی ومرآت

که برای خود من دون الله اخذ نموده اند مطّلع شدند قسم بآفتاب عزّ

صمداني كه اصل امر كه در بارهٴ مرآت شنييده اند بآن نحو نبود و هر نفسي

ص ٦٨

ادّعای علم نمايد کذّب برّب البقآء و آنچه نظر بحکمة الله اين عبد

مذکور داشته بين النّاس اشتهار يافته و مقصود از کلمات نقطهٴ اولی

جلّ جلاله را احدر ادراک ننموده و اين عبد اصل امر را از کلّ مستور

داشته لحکمة لا يعلمها الّا نفسی العليم الحکيم فو اللّه فصل بموجده الّذی

خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احدی فی العالمين و اگر خلق لوحس از

الواح بديعه که از سمآء عزّ احديّه در اين ايّام نازل شده

ببصر الله ملاحظه نمايند از حق محتجب نميمانند و ما سوايش را معدوم

مشاهده ميکنند و موقن ميشوند که ما دونش غير مذکور بود و خواهد

بود تا چه رسد بمعرضين و بعضی اليوم بعصمت بعضی من

دون الله قائل شده اند چنانچه اهل فرقان من غير شعور تلکّم مينمودند

و مقصود از عصمت را ابداً ادراک ننموده اند حکم عصمت اليوم محقّق

ص ٦٩

می شود هر نفسيکه بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمهء بلی موقن شد

از اهل عصمت بود و من دون آن از عصمت خرج چنانچه نقطهٴ

بيان روح ما سواه فداه ميفرمايند مخاطباً للعظيم فانّ الامر قد

رقّت عن الحدودات انت تصفّی عباداً حين ما تجلّی الله لهم بهم قد

عرف الله بارئهم و ما صبروا فيه و ما شکوّا حتّی اجعلّنهم مثل ما جعلت

من قبل من الانبآء و الاوصياء و الشّهدا و المقرّبين و لعمری

لو تحضرنّ بعد و کلّشيئی لا جعلته و لا ينقص عن ملک الله قدر شيئی و لا يزيد

قدر شيئی ولکن تری ينبغی لتلک الدّرجة العصمة الکبری و لم يکن العصمة

بما تری عند النّاس من احتياط تهم لانّهم حين ما سمعوا ندآء

الست بربّکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انّما العصمة للذيّنهم حين ما قال

الله الست بربّکم قالوا بلی و انّ الله لم يقل لاحد الّا بمظهر نفسه فی

ص ٧٠

کلّ ظهور انتهی و بعد از اين بسان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله

نازل شده ديگر که ميتواند برای خود عصمت ثابت نمايد الّا بعد از

تصديق اين امر اعظم افخم اليوم کلّ ناس فی ايّ رتبة کان از عصمت

خارج اند مگر آن نفوسيکه باين ظهور قدس صمدانی موقن شده اند

ای عباد بشنويد نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات

اهل فرقان طاهر نمود نا بيان ابدع لسان رحمن را ادراک نمائيد

آخر تفکّر نمائيد اين فئه در کدام قول صادق بوده اند هزار و دويست

و شصت سنه بختم ظهورات قائل بود و هم چنين يکون قائم علی

هيکل مخصوص در ارض معيّنه و هم چنين در علائم ظهور که بهزار روايات

تمسّک جسته بشأنيکه منکرين اين اقوال را کافر ميدانستند و بعد معلوم

شد در ظهور نقطهٴ بيان حدّ ذکره که جميع محظر بوده و مظاهر عزّ

ص ٧١

احديّه لم يزل طالع و لايزال مشرق خواهند بود و هم چنين در ساير

اقوال اين هياکل اضلال ملاحضه کن که کلّ توهم بوده و خواهد بود

معبودهم هوائهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جميع

اهل بيان مشاهده نموده اند که آنچه در دست اين فئّه بوده غير حق بوده

معذلک متصّلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مينمايند و متکلّمند

چنانچه تازه اين فئّه بذکر وصايت قبل ميخواهند ناس را از فرات قدس

الهی و شريعهٴ عزّ صمدانی ممنوع نمايند قسم بحمال اللّه العليّ الأبهی که

اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطهٴ بيان موجود بود و در اقرار بر امر مليک مختار

اقلّ من حين اصطبار مينمود از اهل نا عند الله محسوب ميشد خرق

کنيد حجبات وهر را و بسمآء عزّ ابهی عروج نمائيد و اگر ميخواهيد

حق بر جميع معلوم شود چند نفر از منسوبين حاضر شوند در اين مدينه

ص ٧٢

و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمايند و هم چنين مدّعيان هم در اين ارض

حاضرند درست استفسار نمايند تا آثار حق از دونش مبرهن گدد و بر جميع

محقق شود که دونه فقرآء لدی بابه و عجزآء عند حضرته و فقدآء لَدی

ظهورات انوره در بيان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی

جدّ وجهد خود را نموده که در يوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که

کلّ بيان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالمتر از آنچه نازل فرموده از

کلّ خلق زيرا که روح کلّ در قبضهٴ اوست و در نزد کلّ نيست الّا شبحی

که بر حقّ مستّقر باشند و الّا که لايق ذکر نيست انتهی در اين بيان جمال

رحمن ملاحظه نمائيد با اينکه کلّ را منع فرموده اند از احتجاج بآن جوهر

وجود و ساذج معبود و صريح فرموده اند بکلمات بيان بمنزل

آن در ظهور بعد احتجاج ننمائيد معذلک اليوم مشاهده ميشود که کلّ

ص ٧٣

باحتجاج برخواسته اند و ميگويند فلانرا در بيان باسمآء حسنی موسوم

نموده اند معذلک چگونه ميشود از اينمقام تنزّل نمايد و هم چنين ميفرمايد

عزّه ذکره او را شناخته بآيات او و احتياط در عرفان او نکرده

که بقدر همان در نار خواهی بود انتهی و نظر باين کلمات محکمه اليوم

کلّ محتاطين در اين امر امنع اقدس در نارند لاشّک فی ذلک

و قوله عزّ ذکره و اگر در ما بين خود و خدا توجه ميکنيد مثال اوست که

در افئده شما است و باو از او محتجب نگرديد و بشناسيد کسی را که

از برای عرفان او خلق شده ايد انتهی و قوله تعالی در نزد هر ظهوری

از شجرهٴ حقيقت مؤمنين باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او

از بعد محتجب ميشوند بحيثتيکه نمی ماند الّامؤمن خالث و او اعزّاز

کبريت احمر است انتهی چنانچه اليوم کلّ ممتحن شده اند

ص ٧٤

و اکثری از بريّه از سلطان احديّه اعراض نموده اند و ميگويند فلان در بيان

باسم الله ناميده شده و هم چنين بامثال اين کلمات از سلطان

عزّ لايزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده اند و بر فرض

تسليم غافلند از اينکه کلّ اسماء در آن ساخت اقدس در صقع واحدند

عطا يفرمايد کيف يشآء و اخذ ميفرمايد کيف يريد قوله تعالی چه کسی

عالِم بظهور نيست غير الله هر وقت شود بايد کلّ تصديق بنقطهٴ حقيقت

نمايند و شکر الهی بجا آورند انتهی معذلک بعضی معارضه در قرب

ظهور نموده اند چنانچه ملل قبل باين معارضات مشغول قل ويلٌ لکم

چه زود تبديل نموده ايد نعمت الهی را و بسبل وهم و خطاب لک

شده ايد با آنکه هنوز از ظهور چيزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع

شده ايد باری حق لم يزل مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر شود

ص ٧٥

و انّه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضته قدرته المهيمن القيّوم

فو الّذی نفسی بيده لم يکن اليوم ظلم تعظم من انّ الّذی ينطق فی کلّ شيئی

بانّی انا الله لا اله الّا هو اراد ان يثبت بعباده لانّه يکون مقتدراً بان

يبدّل اسماً من اسمائه بعد الّذی يکون ملکوت الاسمآٴخاضعة لسلطنة و جبروت

الصّفات مشفقة من خشية و لاهوت العما منقادة لحضرته و منجعلة

بارادته و بدئت بامره و يرجع الله اين اشت شأن اين خلق نا بالغ

نا قابل مقتدريکه کلّ اسماء خلق شده بارادهٴ او کلّ صفات صاهر

شده بسلطان مشيّت او و اهل ملأ اعلی طائفند حول او بايد استدلال

نمايد بر اينکه قادر است از نفسی قميص اسم از اسماء را انتزاع فرمايد

مع آنکه اطّلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مريبين در قدرت

سلطان يفغل ما يشآء و ابن طهور ابدع امنع اعلی يد الله را مغلول

ص ٧٦

دانسته اند ولو بلسان اقرا ننمايند بذلک يشهد لهم لسان المختار ولو

هم ينکرون و قوله جلّ شأنه اذ عند الخلق لم يکن الّا کلماتاً ما اطّلعوا

بمرادک فيها و لذا قد احتجبوا يوم ظهورک انتهی اينست که اليوم کلّ

بکلمات بيان از منزل آن محتجب مانده اند مع آنکه بمراد الله مطّلع

نبوده و خواهندبود چنانچه آن جمال قدم برؤسای بيان مرقوم

فرموده اند که مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه

بوده سژوال نمائيد چه که شما عارف بمراد الله نيستيد و حرف حی

مذکور جناب آسيد حسين بوده و هو استشهد فس سبيل مولاه و

فائز نشد نفسی بلقای او تا از معانی کلمات صمدانيه استفسار نمايد

و مقصود از اين بيان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند

که عارف بر معنی کلمات الهيّه نبوده و نيستند و چون ظهور مبين

ص ٧٧

قريب بود لذا سيّد مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جُست تفکّر وافی ذلک

يا اولی الافکار و قوله جلّ ثنائه و ان لما ذکرت لک فيمقام

الاستدلال رشح من طمطام اتظاهر و ان اردت سرّ الفوأد بحکم

طلعة الباطن لا تشير اليه الأشاره ولا يواريها لاحجبات الّا لا نهاية

و لت يحتاج احد بذکر دليلها لانّها هو نفس الظّهور و تما البطون

فسبحان الله عمّا يصفون انتهی جماليرا که ميفرمايد اشاره را بآن

ساحت عزّ احديّه سبيل نه اعزازاً الحضرته و اخبار الصّفا کينونته

و لطافة انيّة معذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهيّه و تمام شئونات

احديّه شمس جمال مبين ربّ العالمين انداخته و اوّل من رمانی

هو الّذی خفظة جناحين فضل و ربّناه تحت عبّر و علّمناه

ص ٧٨

فی ايّامی و هو الّذی قتلن بسيف الاعراض و سفک دمی و ضيّع حرمة الله

فی نفسی و انکر آياتی بعد الّذی کان حاضعاً لحرف منها و خلق

بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی

و افتی علی قتلی فی الظّاهر و لما امنعه الله بسلطانه و اظهر خفيّات قلبه

علی الّذينهم هاجروا فی سبيل الله اذا قام علی الافتر او رجع فعله و ظلمه

الی نفسی المظلوم اطميناناً من الّذينهم اتّبعوه تالله انفطرت سموات

الأمر من فعله و شقت اراضی القدس من ظلمه و قدرت ستر حجاب

الملکوت من اقواله و بکّت سکّان مداين البقا من اثمه و هو يضحک

فی نفسه کانّه ما ارتکب فی الملک شيئاً تالله اذا يبی کلّشيئی

و لکن انّه لا يکونن من الشّاعرين فسوف يعلم حين الّذی ياتيه الموت

و قدور حيناه من سطوة القهر و بقول هل لی من رجوع لاستغفر

ص ٧٩

عمّا فعلت اذا يضرت علی فمه طين الهاوية و کذلک قدر للمستکبرين

علی الله المهيمن العزيز القدير قوله غزّ شأنه فسبحانک اللّهم يا الهی

ان تقل قد عفوت عن البيان و من فيه فاذا کلّ فی غفرانک

و رضاژک و ان تقل لا فانّنی انا الاخذنا باذيال جودک

و المتسفع اليک بنفسک انتهی و شکّی نبوده که ذات قدم

تکلّم نمينمايد مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائيد که در اين

بيانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جميع

بيان و ما فيه را بِنعبمِ ولای سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده اند

و حال آنمليک غيب و شهود بر جميع مشهود بشأنی ضرّ بر وجود

مبارکش وارد شده که اگر جميع بحور غيب و شهود مداد شوند

و کلّ من الملک اقالم و جمع من فی السّموات و الارض راقم

ص ٨٠

البتّه از ذکرش عاجز شوند و ای کاش که از اهل ايمانش می شمردند

فلعنة الله علی الظالمين و المشرکين معذلک بيان ميخوانند و

استکتاب مينمايند فَرُبّ تالی بان و البيان يلعنه و رُب عامل

فيه و العمل يبرء منه و رُبّ ذاکر و الذّکر يضرّ منه اعادنا الله و

ايّاکم يا ملأ الموحّدين من هؤلّاء و شرّ هم و مکر هم و خدعهم و

هم چنين در مناجات بامليک اسمآء و صفات ذکر مينمايند

فاسئلک اللّهم بغنائم عن کلّشيئی ان تقبّلنّ البيان و من

فيه فانّی قد سميّت کلّما قد ظهر منّی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ

ذلک کتاباً ورقاً من اوراق الحدائق اليک ان تقبلنّه يا محبوبی

ذلک من ظهور عدلک و غنآء ربوبيّتک الانتهی مع آنکه جميع

ص ٨١

بيان بقول آن کينونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده

حال به پست ترين خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده اند

قويلٌ لهؤلآء ثمّ ويلٌ لهؤلآء تالله ما يمرّن هؤلآء علی شيئی الّا و انّه

يستعيذ بالله منه و يبرء عنه و بلسان سرّه يقول يا ايّها المشرک

الغافل بای حجّة آمنت بظهور عليّ قبل نبيل و بايّ برهان کفرت

بحين قبل علی لا با ملعون تالله ما آمنت من قبل باحد من رسل الله

و لو آمنت فی عهد ذلک الايمان ما کان ايماناً حقيقّيا بل کان

شبحا و لو کان الی التحقيق ما کفرت بالّذی حقّق رسالة کلّ رسل

و بعث کلّ نبی و ايمان من فی السّموات و الأرضين ترجمهٴ اين کلمات

امنع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر ميشود که شايد

نفوس از آلايش نفس و هوی پاک شده بسمآء عزّ بقا که مقام عرفان

ص ٨٢

نفس رحمانی است عروج نمايند وله الأمر يهدی من يشآء الی جماله

المقدّس المنير اليوم هر نفسيکه ازوجه معبود حقيقی اعراض نمايد مرور

نمينمايد بر هيچ شيئی مگر آنکه آن شيئی بلسان سرّ ميگويد ای مشرک بالله

بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ايمان آوردهئ‌ی و بکدام

دليل از مليک سبيل در اين ظهور کافر شده ئی قسم بآفتاب عزّ

تقديس که لم يزل کافر و مشرک بودهئ‌ی و اگر در عهدی اظهار ايمان

نمودهئ‌ی از روی حقيقت نبوده بلکه شبحی بود در تو و در اين ظهور اخذ

شد وام الايمان فی الايمان و رجع الشّيطان الی مقرّه فی اسفل

الحجيم و اگر ايمانت علی التحقيق بود کافر نميشده بنفسيکه باو محقّق

شد رسالت کلّ رسل و بعث کلّ انبيا و ايمان جميع آنچه

در آسمانها و زمينهاست ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر

ص ٨٣

انصاف در امرالله ملاحظه نمائيد که شايد از حرم ربّانی محروم

نشويد و از کعبهٴ قدس صمدانی ممنوع نگرديد ای علی اگر چه تو

سائلی و جواب باسم تو مرقوم ميشود ولکن بسيار مشگل بنظر

ميآيد که اليوم مذعن بحقّ شوی و از کلّ ما ذکر فی اللّوح متذکّر گردی

چه که قلبت بحجبات غليظه محتجب شده و بصرت بسبحات لا نهايه

مستو ولکن نظرالله و لحظاته سرا بقلوب دير در اين کلمات متوجّه

است و عنقريب بقدرتی ظاهر شوند که جميع ما سوی الله را در ظلّ

خود مشاهده نمايند ولکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطهٴ

فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ يأخذک نفحات ايّام اللّه

و ينقطعک عن العالمين بيانه جلّ جلاله لم يزل لتغرين المثل

بالشّمس ز ما دونها بالمرايا کلّ مرأت علی قد ما تجلّيت لها بهامن

ص ٨٤

نفسها اليها فاذا يستدل عليها کلّ بها قائمون و لو يرفع

عنها آية الّتی قد تجلّت لها بها فيها فاذا لم يکن فی المرآت من شيئی

يدلّ علی الله کذلک اذا يرفع الله ما يرفع لن يحکمّن من بعده بآيات

افئدة النّاس ولو ان کلّهم يقولون انّا باللّه و آياته موقنون

ما شهد الله عليهم بخا هم فيه ينطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنويد

ندای ربّ عليّ اعلی را که در اين کلمات بالغه و آيات محکمه متفنهٴ

مرتفع شده که شايد بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدرهٴ امريّه الهيّه

احجار ظنّيه بغضيّه ميندازند و اگر هم خود مهتدی نشويد عباد را از

شريعهٴ ربّ الايجاد در اين ايّام شداد محروم نسازيد ميفرمايند

کلّ مرآتند و کاحيند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس

در آن مرأت بنفس مرآت در اينوقت استدلال ميشود با اينکه

ص ٨٥

کل بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آيهٴ تجلّی شمس که در مرآت

بنفس مرات تجلّی فرموده باقی نميماند در مرآت شيئی تا دلالت کند بر محلی

و خالق خود و با اين کلمات محکمهٴ غير متشابههٴ بالغه اهل بيان شبهه

نموده اند که چگونه ميشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در اين رتبه

بشأنی توقّف نموده اند که ذکرآن ممکن نه و نبر نفسيکه از يک

تجلّی از انوار اسم انورش صد هزار مرايا مستصيئی و مستنور ميشوند

و از يک تجلّی اسم اخذش کلّ بحدود نفس خود مردود و اعتراض

مينمايند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب

زوال مبگوئيد انوار و دليلش چيست آن بيخران سر از نوم غفلت

برداريد و انوارش که عالمرا احاطه نموده مشاهده کنيد بعضی ميگوئيد

زود اشراق نموده ای بی بصران با قريب و يا بعيد حال اشراق فرموده

ص ٨٦

شماملاحظه نمائيد فی الحقيقه اين اشراق محقّق است يا نه ديگر قرب

و بُعد آن در دست شما و اين غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهيّه

که از ا نظر بريّه مستور است اقتضا نموده يا قوم فارضوا بما رضی الله لکم

و فضی عيکم فو الله لو کان الأمر بيد ما اظهرتُ نفسی ابداً ای صاحبان

بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بفست اين عبد بود هرگز

خود را معروف نمينمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر

اين الين غير طاهر کاذبه و در هر حين که ساکن شده و صمت اختيار

نمودم روح القدس از يمينم ناطق شده وروح الاعظم قدام وجهم

و روح لأمين فوق رأسم و روح البهآء در صدرم ندا فرموده و حال

اگر بسمع لطيف استماع شود از جميع اعضا و احشار عروق و اظفار

؟؟؟ نمائيد حتی از شعراتم ميشنويد بانّه لا اله هو و انّ

ص ٨٧

هذا الجمال لبهائه لمن فی السّموات و الأرضين و لو کان هذا ذنبی تالله هذا

ليس من عندی بل من لدن من ارسلنی و بعثنی بالحق و حعلنی سراجاً

للعالمين ای قوم فوالله رايحهٴ صدق از کذب بسی معلوم و واصح است

مپسنديد بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسنديد آخر قدری تأمل نمائيد

مقصود اينظلام در اين آخر ايّام در اين سجن کبری چه بوده و چه خواهد بود

فتأملوا يا ملأ الغافلين يا قوم فاستحوا عن الله و لا تشکّوا فی امره لا تسئل

الدّليل عن الشّمس و اشراقها لان دليلها هو ضيائها و انوارها و انّک

لا تکن مريبا فی ظهور ها لانها اشرقت و لا مرّ دلها بل فاسئل الله با يفتيح

بصرک لتدرک نوارها الّتی احاطت الکونين قل تالله قدر قم قلم القدس

من رحيق الميک علی جبينی البيضآء نجّط ابهی ان يا ملأ الأرض و السّمآء

ان هذا الهو المحبوب الّذی ما شهدت عين الابداع مثله و لا عين الاختراع

ص ٨٨

شبهه و انّه لهو الّذی قرّت بجماله عين الله الملک العزيز الجميل حديث

قبل است که صفحهٴ تورات در دست يکی از اصحاب ريول اله بود حضرت

فمود چه در دست داری عرض نمود تورات فمود بگدار آن را اگر می بود

صاحب آن اطاعت مينمود مرا حال ملاحظه كن كتاب الهي كه امر كلّ از

نبی و حروفات و مرابا و ابواب و ارکان باو محقّق و ثابت شده

اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جايز است ولکن تبديل يکی از

مراب علی زعمکم که بوجود حروفاتی محقّق شده که آن حروفات

بکتاب ثابت و محقّق شده اند جايز نه فويل لکم تقولون ما لا تشعرون

و تحسبون انّکم مهتدون کما يظّنون ملل القبل و بذلک يفرحون تالله

لاعاصم لأحد من امر الله الّا بانّ ينقطع عن کلّ من فی السّموات

و الأرض و بتوجه الی الله المهيمن القيّوم نظر را مطهّر ساخته تا جميع

ص ٨٩

اشياء را اليوم در صقع واحد مشاهده کنيد و انوار شمس تقديس را

از افق قميص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائيد و از جميع اين

براهين گذشته در ميرزااسدالله که نقطهٴ اولی جلّ ذکره باو خطاب

فرموده ان يا مظهر سلطان احديّه باشد بقول الله چگونه ابو الشرور می ناميد

و اگر بگوئيد اين شأن را مرآت از او نفی نمود بر فرض جواز آن حال اکبر

نفس نقطه فميص قبول را از کرآتی از مرايا انتزاع فرمايد چه اعتراض بر آن

جمال قدم وارد و اگر بگوئيد از کجا محقّق شده که اين نقطهٴ مشهوده

و کلمهٴ جامعه در ادّعای خود صادق باشد ميگوئيم بهمان حجّت و برهان

که از ظهور قبلم کلّ ما ظهر من عنده ونزّل من لدنه را مسلّم داشته ايد

حال بهمان حجّت و برهان ناظر شويد و بخواهيد ؟؟؟ لا تکفروا بالله

ص ٩٠

الّذی حلقکم باخره ان انتم من المنصفين و هم حنين باسدالله ميفرمايد

ان يا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله جلّ اجلاله و هم در رسالهٴ

جفريّه که مخصوص او از سمآء هويّه نازل شده و در صدر رساله

مکتوب و هذه صورته ما نزّل لحضرت الاسد و الفرد الأحد المستشرق

بالنّور الصّمد اسم الله الدّيان لله الواحد المعتمد و بعد ميفرمايد جلّ ذکره

ان يا اسم الدّيان هذا علم مکنون مخزون قد او دعناک و اتيناک

عزّا من عندنا اذعين فوأدک لطيف تعرف قدره و تغزّ بهائه و

بعد ميفرمايد عزّ قدره ان يا اسم الاجلّ لا تنظر الی ذلک الخلق الّا

يمثل اغنام يدهبه راعيه کيف يشآء و من دون آنچه ذکر شده کلمات

قدس صمدانيه که در توصيف او نازل در کتاب موجود فانظروا اليه

اين بنده نظر باختصار ذکر ننموده امرا که بصر بگشا و ملاحظه

ص ٩١

بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بان عامل حال از آن

متعجّب و متحيّر مانده ئيب چنانچه دَيّان را دنی ميگوئی و درد الاحد که از

اعظم اسمای الهی بوده بو الشّرور ناميده ئی و معذلک اعتراض بر

سلطان يفعل ما يشآء نموده ئی که چگونه ميشود حَلْو مر شود و يا

مرآت حجر گردد باينکه اسد الله انکار حق ننمود و در حين ورود

مدينته الله بين يدی العرش حاضر و بآنچه اهل بيان در آن يوم بآن مقرّ

بوده اند اقرار نموده اند و معذلک ورد عليه ما ورد بلکه اکتفا با وحده

ننموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب مستفيظ موجود ملاحظه نمائيد

قسم بآفتاب معانی که در آن کتاب بر کلّ مظاهر احديّه فتوای

قتل داده با آنکه حکم قتل بالمرّه از بيان و اهل آن مرتفع شده بنص

منزل بيان يک دو افترا بآن بيچاره زده اند و حکم قتل جاری نموده اند

ص ٩٢

من غير اذن الله و رُبَّ مقتول شعر منه خير من الف قاتليه چنانچه

حال بر جمال احديّه ظلم باين واضحی مبرهنی وارد و بقتلش قيام

نموده اند مع ذلک باطراف نوشته و چه ظلمها که بجوهر عدل و

منبع و معدن آن نسبت داده که شايد غلّ و بغضاء در صدور بعضی

از متوهمين القا نمايد ولکن غافل از آنکه ولله تحت صلال اسمه البصير

عباد يشقن الّشعر بالشّعر و لن يمنع ابصار هم حجبات العالمين و هم چنين

بسيّد ابراهيم ميفرمايند عزّ ذکره ان يا خليلی فی الصحف ان يا

ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان يا اسمی فی البيان الی حخر ما نزّل

اين بيان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال

بابوالذّواهی مشهور شده با اينکه خود افتخار مينمايند که بذکر الله فی العالمين

در کتب الهی ذکر شده اند و نفسيکه خليل در صحف الهيّه و بذکر الله در کتب

ص ٩٣

منزله و باسم الله در بيان مقسّم شده بابوالّدواهی تعبير مينمايند

و در دونش که اعتراض از نفس مشيّة الله و عظمة نموده تغيير جاسز

نميدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته اند و قلم اعلی

را معطّل دانسته اند قسم بمظلوميتم که قلم قدرت کلّ حين در محو

و اثبات مشغول و لا يعقل ذلک الّا لمنقطون کذلک يمحو الرّحمن

ما يشآء و يثبت و عنده ام البيان و عجب از اين نفوس که

باين اسمآء افتخار مينمايند و از حق معرض گشته اند بلی اين اذکار و اوصاف

در هر نفسی موجود ماداميکه از حصنن امر الله خارج نشده اند والّا ليس

لهم قدر عند الله علی قدر سواد نملة ميّته و از اين گذشته کلّ اشياء

ذکر الله فی العالمين بوده و خواهد بود چه که کلّ اشياء بکينونتها

اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بين عباد و لم يزل

ص ٩٤

چنين بوده و لايزال چنين خواهد بود فو الّذی تفرّد بالعزّ و البهآء که اگر

نمی بود که نظر الله خلق را نا بالغ شماهده نمود هر آينه در هر ذرّه ئی از ذرّات

وجود ابواب علمی ميگشودم که جميع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر

مشاهده نمايند ولکن چون اغيار موجود اسرا مستور به کذلک قدّر من

لدن مقتدر قدير قل يا ملأ البيان انتم خلقتم للقائی بعد استغنائی

عنکم و وعدتم بنفس و عرفانها بعد تقديسی عن عرفانکم و بشّرتم بجمالی

بعد استعلائی عنکم و عمّا خلق بين السّموات و الارضين معذلک

باوهن اسمآء اليوم تشبّث نموده از سلطان اسماء ذور و غافل مانده ايد

اگر بکلمات ناظريد معادل بيان از سمآء رحمن نازل و بشأنی ظاهر

که احديرا مجال اعراض نه مگر مشرکين که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان

و ادراک منع نموده و از اين گذشته کلمات نفوسيکه اليوم حول امر الله

ص ٩٥

طائفند با کلمات مَن اتّخذ تموه مِن دون الله لانفسکم و لياميزان

نمائيد تا بر عظمت امر مطّلع شويد که لعل بر جمال قدم به مجرّد وهم

ضرّ وارد نياوريد قسم بحقّ که اهل هر ملّتی از ملل قبل اگر در احتجاب

خود از مظاهر عزّ باقيّه بمعاذير نالايقه متعذّر شوند شايد ولکن از

برای اهل بيان هيچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احديّه

ذکر ظهور بعد را باصرح بان و اوضح تبيان فرموده بشأنيکه کلّ

بيان و ما نزّل هيچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احديّه

ذکر ظهور بعد را باصرح بيان و اوضح تبيان فرموده بشأنيکه کلّ

بيان و ما نزّل فيه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم

تحرير يافت فطوبی للعارفين و از جمله در ابطل حق و اثبات

باطل معرض بالله باينکلمات تمسّک جسته و چون لايق نبود که

کلماتش بعينه ذکر شود لذا ما حرّک عليها قلم الله و مضمون آن اين

است که از قلم عزّ صادر ميشود محبوب شما صاحب بصر بوده يا نَه

ص ٩٦

اگر نفسی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم اللّه و اگر آنسلطان قدم صاحب

بصر و علم بود چگونه ميشود نفسی را وصف فرمايد و باسمآء حسنی ذکر نمايد

از مقام خود تنزّل کند و از معرضين محسوب گردد اوّلاً اينکه

قائل اين قول حق جلّ ذکره را يفعل ما يشآء ندانسته و قدرت محيطهٴ

بيان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهّم انّک انت الهآن الالهين

و تؤتين الالوهية من تشآء و لننزّعن تشآء الالوهية عمّن تشآء و الی انّک

علی کلّشيئ قدير قل اللّهم انّک انت ربّاب السّموات و الارض لتوتين الرّبوبية

من تشآء و لننزعنّ الرّبوبيّة عمّن تشآء الی آخر ما نزّل حال ميگوئيم

در اين کلمهٴ جامعه که از ساذج فطرت سلطان احديّه جاری شده

چه ميگوئی اگر حقّ جدّ و عزّ را صادق دانسته ئی سلطان معتدريکه

ص ٩٧

قادر است باينکه الوهيّت و ربوبيّت را که اعظم مقامات بود

عطا فرمايد بهر نفسيکه اراده فرمايد و هم چنين اخذ نمايد از هر نفسيکه

بخواهد البتّه قادر بود بر اينکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع

فرمايد اين ذکری است که کليّه فرموده اند تخصيص باخدی نداشته

و ندارد و اگر به تخصيص وصف ناظری ديد اللچه را مغلول دانسته ئی

و قدرت محيطه را انکار مسنمائی پس چه ميگوئی در ميرزا اسد الله

که بنصّ صريح در بارهٴ او ميفرمايند ان يا حرف الثالث

المؤمن بمن يظهره الله و اين بسی واضح است که حرف ثالث

من يظهره اللّه جلّ جلاله بصد هزار رتبه از حروفات بيان و مرايای

او عند الله مقدّم بوده چه که خود نقطهٴ بيان روح ما سواه فداه ميفرمايند

نطفهٴ يگسالهٴ زبان من يظهره الله اقوی است از کلّ من فی البيان

ص ٩٨

حال انصاف ده نقطهٴ بيان صاحب بصيرت بود يا نه اگر او را

صادق و صاحب بصر ميداني چرا نفسي را كه باين علوّ و امتناع

و سموّ و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اندابو الشّرور ناميدی و بر قلبش

امر نمودی ان يا ذی عين واحده شهدَت عيوب النّاس و غفلتَ

عمّا فی نفسک اگر بگوئی از حق اعراض نموده لذا اين حکم بر او جاري شد

بر فرض تسليم ميگوئيم حرف ثالث بمن يظهره الله که ابهی و اعلی از خلق

بيان عند الله بود بنصّ قلم امر اگر جايز است معرض و کافر و مشرک

شود پس چرا جايز نميدانی که مرآتی از مرايای لايحصی از حق اعراض

نمايد فبهت الّذی کفر فو الله احدی بر اصل اين امر مطّلع نَه لو

يطّلعون ليعرفون و در توقيع وحيد اکبر ورقاء بقا بابدع نغمات

تغنّی فرمود ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ المتفکّرين

ص ٩٩

بيانه عزّ بيانه فو الّذی خلق الحبّه و برئی النسمة لو ايقنتُ بانّک يوم

ظهوره لا تؤمن به لأرفعت٣ عنک حکم الايمان فی ذلک الظّهور لانّک

ما خلقت الّا له و لو عَلمتُ ان احد من النّصاری يومن به لجعلته

فرة عينای و احکمتُ عليه بالايمان فی ذلک الظّهور من دون آن

اشهد عليه من شيئی انتهی ميفرمايد قسم بمقتدريکه شکافت حبّهٴ

قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور

بعد ايمان نميآوری بآن مشرق آفتاب حقيقت هر آينه مرتفع مينمودم از تو

حکم ايمانرا در اين ظهور چه که تو خلق نشده ئی مگر از برای عرفان

آن شمس سمآء ايقان و هر گاه بدانم يکی از نصاری موفق ميشود بعرفان

آن جمال رحمن و ايمان باو هر آينه ميگردانيدم او را قرّهٴ چشم های

خود و حکم مينمودم بر او در اين ظهور بايمان از دون آنکه ملحوظ شود از او

ص ١٠٠

امری حال ای اهل بصر ملاحظه نمائيد که امر الله چه مقدار الطف و ارق

بوده و رحمت منبسطهٴ الهيّه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در بارهٴ

نفسی از نصاری که اليوم کافر و کشرک است بمجرّد ايمان در ظهور بعد آن

سدرهٴ الهی او را بالطف واراق اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب

ساخته اند و معذلک اين همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند

فسحق لکم يا ملأ الغافلين فو الذی جعل اليوم دليله نفسه و سلطانه ما يجری

من قلمه المنير که اگر کلّ من فی البيان اليوم معرض شوند و يکنفر

از نصاری مؤمن هر آينه اسمآء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری

ثابت بمحوی الله ما يشآء و يثبت و عنده امّ الکتاب از جميع گذشته

آيا حکايت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنيده اند که با آنکه

يکی از اوصيای انبيار قبل بوده و جميع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض

ص ١٠١

مسشمژدند و طاعتش را طاعة الله ميدانستند و اشتهار اسمش جميع

ديار را احاطه نموده بود و چون جناب کليم از افق عزّ تسليم ظاهر شد

بمعارضهٴ آن جمال احديّه قيام نمود و هم چنين يهوذای ابخر يوطی که از

حروف اثنی عشر انجيل بود حضرت روح را بيد يهود تسليم نمود زينهار

از افتتان و امتحان الهی آشوده نشويد و در کلّ حين پناه بخداوند متعال

برده که شايد اليوم از صراط واضح منحرف نشويد و نلغزيد فطوبی للثّابتين

چه که امتحان برا کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه

الّا من شآء ربّک اگر نسيم عدلش مرور نمايد صد هزار جوهر نور را

در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسيم فضلش هبوب فرمايد صد

هزار هيکاکل فانيه را بمقرّ عرش باقيه ملاحظه کنی فو الله يا قوم مطّلع نيستيد

و به محرّد وهم حرکت مينمائيد بشنويد نصايح بديعهٴ الهيّه را و در امر اللّه

ص ١٠٢

تجرّی ننمائيد و خود را بعذاب لايتناهی معذّب مسازيد و از بحر اعظم

موّاج بسراب بقيعه خود را مشغول نکنيد و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع

مشويد بيان حق را از لسان رحمن بشنويد احدی اليوم بر بيان و ما کنز

فيه مطّلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفين از سلطان مسمّی که ملکوت

اسمآء بقول او خلق شده بقميص اسم محتجب نشويد چه که جميع اسمآء

بمنزله فمايصند يلبسها علی من يشآء فضلاً من عنده و ينزعها عمّن يشآء

عدلاً من لدنه و لا يسئل عمّا يفعل و انّه لهو المقتدر القدير و اليوم اکثری

از اهل بيان عَبَده اسمآء بين يدی الله مذکور بود و خواهند بود چنانچه اگر به

نقطهٴ اولی لنفسه بنفسه عارف شد بودند فو اللّه اقلّ من آن در اين ظهور قدس

صمداني و تجلّي عزّ رحماني توقّف نمي نمودند پس معلوم شد كه عارف

بنفس اوحدّ و عزّ نبوده اند بلکه بقميص اسم او تعالی شأنه عارف شده اند

ص ١٠٣

چنانچه ايّامی نگذشت و بنفسه لنفسه ظاهر شده و او را نشناخته اند

و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حيا ميکند از ذکرش و اين عدم عرفان

نشده مگر آنکه تبديل قميص فرموده يعنی اسم اعلی باسم ابهی تبديل

شد و احدی عارف بآن نشده الّا الّذينهم انقطعوا عن کلّ

من فی الملک و صعدوا الی الله بکلّهم الی ان دخلوا مقرّ عزّ کريم

اولئک اوليائی تحت ظلال عنايتی و ينزل عليهم سکينة من عند و هُم

علی صدور الاستقلال هم مستقرون اولئک حفظهم الله عن رمی

الشّبهات وهم علی وسايد القدس متکئون و الی طرفی ناظرون

عليهم فی کلّ حين بهائی ثمّ رحمتی و عنايتی ثم فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله

لنفسی و جعلهم من المؤمنين ای عباد سعی نموده که شايد از بدايع فضل

ربّ الارباب در ظلّ قباب آفتال قدس عنايت وارد شويد

ص ١٠٤

و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانيد اين است نصايح قلم امر

فمن سمع فلنفسه و من اعراض فلها و انّه لمقدّس عن العالمين و ای

کاش که اهل بيان در بيان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مينمودند

که شايد در اين ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبيل عنايت ربّانی

و تسنيم مکرمت سبحانی محروم نمينمودند و بشأنی شبهات بر قلوب

غير طاهره وارد شده که لن تعرف ايّا من ايّ و اگر قلبی از کوثر

بيزوال سلطان لايزال از شبهه ئی مطهّر شود فی الحين بشبهه ئی

ديگر بيالايد سبحان الله با اينکه اهل بيان خود مقرّ و معترفند که نبوّت

برسول الله ختم شده و سنهٴ ستين اوّل ظهور الله است معذلک و مع

آنکه حق حال بنفسه لنفسه و کينونة مشهود و از افق انّی انا حيّ فی الافق

الابهی ظاهر و طالع مجدّد ذکر وصايت و امثال آن مينمايند و ببقيّهٴ

ص ١٠٥

و هم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده اند انوار شمس يقيت را که در

سمآء قدس بيزوال ذوالجلال مشرق شده ستر نمايند نيکو است

ذکر اين دو فرد در اينمقام ای ضياء الحق حسام الدّين دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل قصد اين دارند اين گِل پارهها

کز حد پوشند خورشيد ترا بگذاريد اين اقوال لا يغنيه را و باصل امر

و ما حقّق به الاسمآء ناظر شويد ظهور قبلم ميفرمايد اگر ناس ضعيف ملاحظه

نميشدند هر آينه ذکر مشيّة نميفرمودم حال تقديس امر و ارتفاع

ما اراد الله لکم را مشاهده نمائيد و قدر و رتبهٴ خود را ملاحظه کنيد که حال

بادلّهٴ پست ترين عباد از اهل فرقان تمسّک جسته و مستدل شده ايد

فوا حسرتا عليکم يا ملأ الغافلين باری ايّام ظهور است و حق چون شمس

فی وسط السّمآء ظاهر و زخرفی از دنيا در ساحت قدسش موجود نَه

ص ١٠٦

که محتاج به وصی باشد آنرا قسمت نمايد و اگر ميکوئيد در امرش محتاج

بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهيمن القيّوم چه که امر طائف حول

نفسش نموده و خواهد بود و لن يفارف منه ابداً ايّاکم ان تجعلوا الله

وزيراً و نظيرا و ضدّارو ندّا و وصيّاً او قرينا او مثالا و در بيان اين

اسامی و ماحددّتم به انفسکم جميع را محو فرموده اند اين است که ذکر

مرايا در بيان من قبل الرّحمن نازل شده و آنهم محدود نبوده و نخواهد

بود اميدواريم که از رشحات سمآء تقديس امطار قدسيّه بر قلوب

غير مکدّره مبذول شود که شايد از اشارات طاهر شده بمنظر مليک

اسمآء و صفات توجّه نمايند فو الله يا قوم مقصود از ذکر اين براهين متقنه

و ادلّهٴ محکمه و کلمات غير متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسيکه باقلّ

عمّ يحصی ببصر معنوی فائز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّشيئی علی هيئته

ص ١٠٧

انّه لا اله الّا انا العزيز الحکيم تجلّی فرموده مشاهده مينمايد بلکه مقصودی

مَن يأتی فی المستغاث تالله اذا يبکی قلمی و اناملی ثم عينی و قلبی و کبدی و

عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما يرو عليه من هولآء الّذينهم کفروا بالله و

حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله و افتوا عليه بعد الّذی ظهر بکلّ

الآيات و الحجج و العلامات فو الله فعلتم ما لا فعل احد من ملل القبل

و ارتکبتم ما شق عنه هيکل العظمة ردآء الصّير و لکن انتم تمشون علی وجه

الأرض کمن لا ذنب له فافِّ لکم يا ملأ المشرکين تالله يا قوم انّ فی

الکذب روائح و کذلک فی الصّدق او انتم تطهرون قلوبکم و اشمامکم

تستنشقوا لتجدّن رائحة الله المهيمن القيّوم قلم متحيّر است که چه ذکر

نمايد و حال امر بمقامی رسده که ساج روحی که اگر محلّ خطاب

ابهی کلمات عالمين واقع شود خود را ؟؟؟ون شماهده مينمايد بايد

ص ١٠٨

باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه ميشود ذئب راعی اغنام

شود بگو ای فقير بی بصر اوّلاً راعی را نشناخته ئی و ثانيا سالها

ذياب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نيّر الهی از افق سمآء معنوی

ادراک نموده ايد که متابعت قومی مينموده ايد که صد هزار مرتبه ذئب

از آن نفوس عند الله ارجح بوده که که بفتوای آن ذياب مظهر ربّ الأرباب

بتمام ظلم شهيد شد لعنة الله عليهم و علی اتباعهم و اگر بگوئيد قبل از ظهور

متابعت آنقوم مجری و عند الله مقبول بود بعد از ظهور و توقّف اينقوم

در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در اين ظهور و توقّف اينقوم

در امر الهی از نا محسوب شده اند حال هم در اين ظهور قدس صمدانی

همان حکم را جاری کن بشنويد نصح الهی را و قلب را از اشارات

کلمات اهل حجبات مطهّر سايد بگو ای بندگان هوی قدمی

بسوی خدا برداريد و از ارض ظنّ بهوای يقين طيران نمائيد

ص ١٠٩

ان يا قلم القدم دع حينئذ ما اردت ان تتذکره بعباد الله ثمّ اذکرا حيک

الّذی حارب بنفسک و جال بآيات الله يکون ذکری للعالمين

لعلّ يفتح بذلک ابصار الذين ارادوا الوجه فی العشّی و الأشراق

و ما زلّت اقدامهم فی هذا اليوم الّذی فيه التفت السّاق لالسّاق فو الّذی

نفسی بيده که بيست سنه در تعليم و تأديب و ترتيب و حفظش سعی

بليغ و جهد منيع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت

واقع و باين ارض وارد شديم چندی گذشت سيّد محمّد اصفهانی

از بيت الله و حصن حبّه خارج و بمقرّ ديگر مستقر و اخوی فو الله

الّذی لا اله الّا هو در صدد قطع سدرهٴ ربانيّه بر آمده الی ان اظهر الله

خافية نفسه و اشتهر مکره بين المهاجرين و ارتفع الضجيج عنکلّ اناث و

و ذکور و صغير و کبير و اين عْبد بالمرّه از جميع گذشته خارج شده که

ص ١١٠

شايد حرارا حبّ بيفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بيست وحده

ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل

حرمم جميع از استماع اين امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فو الله لن يقدر احد

ان يذکر ما ورد علينا ولين يستطيعَ ان يمعه احد من المحبّين

و در حين خروج سه نفر برای خدمت معيّن شد دو نفر مخصوس اخوی

مذکور و کليم و يک نفس برای خود و هم چنين در اهم معدوده که

از دولت عليه ميرسيد ما بين کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق

شده در اماکن متعدّده ساکن و اين عبد در بيت وحده جالس

مغلق الباب و مرخر الحجاب و ابدلاً بنفسی از احباب و غيره معاشرت

ننموده باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمالقدم سيّد

محمّد ياخود موست و بغض الله سبب و علّت اتّحاد اين دو شد

ص ١١١

و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم قريب داده که

ببلاد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدرهٴ امر نسبت دهد ديگر

تفصيل بسيار وليکن اشتغال باين اذکار را جايز نميدانم البتّه

شنيده ايد بقدر ضرورت اظهار ميشود که مبادا ناس از کلمات

کذبهٴ فانيه از صراط امريّه بلغزند تا آنکه نَفْسِ مأمور نادم شد

نزد بعضی رفته تفصيل امور را ذکور نمود و چون مراسلاتيکه باو همراه نموده

مشاهده نمودند جميع را تحيّر دست داد چه که آنچه عامل شده

بحق راجع نموده اند و هم چنين رساله ئی در ردّ الله نوشته که باطراف

برده انتشار دهند فوالله الّذی لا اله الّا هو بمثل صبيان بل ادنی تکلّم نموده

لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ الله نوشته اند کلّ مثبت اين

امر ابدع ارکان النّاس ببصرالله فی کلماتهم ؟؟؟ و ديگر چه مقدار

ص ١١٢

مفتريات بمليک اسمآء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خير بوده

باصل شجرهٴ ربوبيّه راجع نموده انّما اشکوا بثيّ و حزنی الی الله اذا يتکلّم

لسان الله و يقول هل من مآء صافی يطهّر حولی عن هؤلآء المعرضين

و هل من ذی سيف لسان يفتح بالبيان و يدفع عن فنائی شرّ

المشرکين و هل من ذی استقامة ينصرنی فيهذه الايّام التی احاطتنی

المنکرين و هل من ذی انقطاع يعرفن بعين و ينقطع عن العالمين

و هل من ذی بصر لينظر فی امری و ما ورد عليّ من جنود السّياطين و هل من

ذی قلب رقيق طاهر ليبکی ببکائی و بماورد عليّ من هؤلآ المستکبرين

و هل من ذی علم يصيد سيوف الرّد و البغضآء عن وجه الله الملک العزيز

الجميل ان يا قلم الاعلی قل تالله الحقّ انّی ما استنصرت من احد

حين الذّرحارب مع کلّ الملل و کان الله علی ذلک شهيد و عليم

ص ١١٣

و کلّما استنصر من احد و نأمر به العباد هذا لم يکن الّا لبلوغهم الی ذروة

الفضل و من دون ذلک انّ الله لغّنی حميد باری رسائل متعدّده

در ردّ سلطان احديّه نوشته اند تالله بطل بذلک اعمالهم و ضلّ

سعيهم فی الدّنيا و الآخرة و هم لا يشعرون و آنچه را سبب

و علّت اعراض ناس دانسته اند باين عبد نسبت داده اند از جمله

نسبت دنيا و اين بر کلّ ذيشعور واضح بوده که اين عبد در ما بين

معرضين چون شمس واضح و لائح بوده و قسم بجمال قدم که در هيچ

صبح اميد نبود كه ليل ادراك شود و هم چنين هيچ ليلي گمان مشاهدهٴ

فجر نه چه که مشرکين بکمال جدّ در قطع سدرهٴ ربّ العالمين بوده تا

آنکه شمس قدرت يد الله فوق ايديهم از افق جيب عظمت اشراق

فرموده و مشرکين مغلوب و جمال انّه لهو الغالب علی کلّ شيئی بر

ص ١١٤

عرش قدرت و اقتدار متسوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود

و اين معلوم بود که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون

جميعی جزع و فزع لايحصی نمودند ببعضی اذن خروج داده شد و بعضی

هم من غير اذن حرکت نمودند تا آنکه واردا ارض مشهور شديم و

ابداً بدولت عليه مطلبی اظهار نشد و هر نفسيکه بين يدی حاضر شد

ملاقات واقع و الّا فلا چنانچه جميع استماع نموده و در نفس مدينهٴ

کبير هم شنيده اند که ارادهٴ الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفين

حفظاً لأنفسهم نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا

ترحّماً لانفسهم حکم بذا نازل حال کدام يک از اين امور متعلّق

بدنيا بوده باری قياس بنفس نموده اند کذلک صفت لهم السنتهم

الکن؟؟؟؟؟لا لشرعون فو الله الّذی لا اله الّا هو قلم حيا مينمايد

ص ١١٥

از آنچه عامل شده اند و اگر ذی بصری يافت شود از رسائل حضرات

که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام وشأن معرضين مشهود

گردد دو سنهٴ قبل شعری جناب کقا محمّد علی و جناب سلمان سئوال

نموده اخوی جواب نوشته بعد سيّد محمّد اصفهانی بين يدی حاضر

و مذکور داشت ميرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند و مصلحت نيست

اين مکتوب بسلمان داده شود اين بنده سکوت نمود بعد با حاجی

ميرزا احمد نزد اخوی در بيت کليم ذکر نمودند اخود بعد از کلمات

لا يغنيه بالاخره متعذّر شد که شايد مائل اصلی شعر را غلط نوشته

باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحيح نوشته بود و آن نوشته نزد

سلمان موجود است و جمسع ملاحظه نموده اند جهدا نفسی شاعر

نشده چه که کلّ بحجبات وهميّه محتجبند حال ملاحظه نمائيد

ص ١١٦

تا مقدار معرضين معلوم شود و معذلک بمصدر و منبع علم ربانيّه اعتراض

مينمايند فو الّذی قامت ملکوت التقدير علی فِناء بابه که کل آنچه از

قلم جاری نموده اند بهمين نحو لوده و خواهد بود ولکن عمت الأبصار

احجاب الوهم و الهوی و لذا لا يلتفتون الّا الّذين جعل الله الصار هم

مطهّراً عن الأحجاب و هم ببصر الحديد فيکلّ شئی بنظرون

ای عباد ملاحظه نمائيد که ضرّ بمقامی رسيده که قلم اعلی بانکلمات

مشغول شده چه که ناس ضعيف و نابالغ مشاهده ميشوند که مباد

از کلمات جعليّهٴ معرضين از جمال مبين غافل شوند والّا اگر

فی الجمله شعور و بصر ملاحظه ميشد ابداً ذکر معرضين و ما ظهر منهم تحرير

نميشد چه که اليوم کلّ مکلّفند که در نفس امر و يا ظهر من عنده

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ الظّاهر الباهر

ص ١١٧

المُشرق المضيئی فی وسط السّمآء يحکم ما يشآء و لا يسئل فيما اراد

و انّه لهو المقتدر المختار و از جمله نسبت ظلم باين مظلوم داده اند

حال در همين فقره تفکّر نمائيد و انصاف دهيد جميع اهل بيان

با اين عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر ديده هرگز بضرّ نفسی راضی

شده لا فو رب العرش لو انتم تنصفون و قد کان نفس الرّحمن

فی فم الثّبعان عشرين من السّنين و معذلک ابداً اظهار نشده

و حال هم اگر اين مکاتيب مجعوله ديده نميشد ابداً اظهار نميرفت

و يشهد بذلک کلّ من يعرّفنی و کان علی بصيرة منی نيست سنه

اخوی نزد اين عبد بود و احدی از او مطّلع نه و مع قدرت بر او و

اطّلاع ما فی سرّه و قلبه کمال شفقت در حقش معمول شد و يشهد

بذلک کلّ الاشيآء و ان انتم تسمعون و لکن چون ناس را

ص ١١٨

مقلّد و بی بصر يافته اند لذا باينگونه کلمات اراده نموده اند اين فئث را از

بحر البحور منع نمايند و بر جميع اهل بيان و غير واضح و مبرهن که اين

عبد باحدی معاشرت در اين ارض ننموده و هم چنين در ورود

مدينهٴ کبير الّا من ضر بين يدينا و ما حرّک لسانی الّا علی ما يصعدهم

الی جبروت الأمر مع ذلک نوشته اند که نزد اهل سنّة ما را رافضی

ناميده اند فو الله الّذی لا اله الّا هو که خود اين نفوس معرضه نزد اعجام

نسبت دون ايمان بسدرهٴ رحمن داده اند وعند اهل سنّة و جماعت

نسبت رفض حال نفسی خالصاً لله بيايد صدق و کذب را معلوم

نمايد و ميزان حق و باطل را بصدق و کذب همين قول قرار

ميدهيم اذا ينادی لسان القدم من عرشه الأعظم و يقول لعن الله

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ص ١١٩

بنفسه و جادل بسلطانه و اشرک بذاته و الحه کلماته و اعرض عن جماله

و کان من المشرکين فی الواح اله من قلم القدس مکتوبا فو اللّه

در هر وقتی از اوقات که در ارض طا و يا عراق و موضع ديگر حرفی

در اخذ اين طايفه مذکور ميشد اخوی خود از عراق باطراد ميرفتند

چنانچه اکثری شنيده و ميدانند و اين عبد وحده ما بين اعدا

بوده تا آنکه از قدرت ربّانی امر مرتفع شد و جميع از نفوس

خود مطمئن شده از خلف ستر بيرون آمده اوّل کاری که بآن

مشغول شدند قطع شدهٴ امر بود و چون خود را خائف

و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته وارادهٴ

خود را بارادة الله و مشيّة نسبت داده با اينکه اين عبد حکم قتل را

که ما بين اين فئّه شهرت تام داشت مرتفع نموده و دا اکثر الواح

ص ١٢٠

من قلم تللخ جاريشده البتّه بنظر بعضی رسيده و از جمله سئوال

شده که مقصود از نصريکه در آيات بديعهٴ الهيّه نازل شده

چيست و ما نزّل عن جهة العرش فی جوابه اين است که سواد آن

بعينه ذکر ميشود و هو هذا مقصود از نصرتيکه در الواح منيعه ذکر شده

معلوم احبّاء الله بوده که حق جلّ ذکره مقدّس است از دنيا و آنچه

در اوست و مقصود از نصر اين نبود که احدی بنفسی محاربه و يا مجادله

نمايد سلطان جلال جميع ارض را از بر و بجر آنرا بيد ملوک

گذاشته و ايشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظلّ

حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلک انّ ربّک يعلم

خبير و آنچه حق جلّ ذکره از برار خود خواسته قلوب عباد اوست که کنائز

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ اراده سلطان لايزال اين بوده

ص ١٢١

که قلوب را از اشارات دنيا و ما فيها و اليها طاهر نمايد تا قابل

شوند از برای انوار تجلّيات مليک اسمآء و صفات پس بايد در

مدينهٴ قلب بيگانه راه نيابد تا دوست بمقرّ خود شتابد يعنی تجلّی جمالش

نه ذات و نفس او چه که لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد

بود پس نصرت امر الله اليوم اعتراض باحدی و مجادلهٴ بنفسی و محاربهٴ

مع شيئی بنوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که مداين قلوب بسيف لسان

و حکمت و بيان مفتوح شود نه بسيف حديد پس هر نفسيکه ارادهٴ

نصر الهی نمايد بايد اوّل بسيف معانی و بيان مدينهٴ قلب خود را تصرّف

نمايد و از جميع ما سوی الله او را مطهّر سازد و بعد بمداين قلوب توجه

کند اين است نصرت امرالله که اليوم از مشراق اصبع مليک

اسمآء اشراق رموده ابدا فساد محبوب نبوده و نيست و آنچه از قبل

ذکر شده من غير اذن الله بوده باری اليوم بايد احبّای الهی بشأنی در

ما بين عباد ظاهر شوند که جميع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدايت

نمايند قسم بآفتاب صبح عزّ تقديس که ابداً حق و احبای او که منسوب

باويند ناظر بارض و اموال فانيهٴ در او نبوده و نخواهد بود چه اگر مقصود

تصرّف در ارض بود البتّه قادر و مقتدر بوده و بکلمه ئی جميع عالم را تصرّف

ميفرمود ولکن سلطنت بسلاطين عنايت فرمود و حکمت بمتفرّسين

و عرفان بعارفين و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرّر داشته

و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اين هم نظر بعنايت کبری است

که شايد نفوس فانيه از شئونات ترابيه طاهر و مقدّس شوند و بمقام

باقيه که رضوان عزّ احديّه است وارد گردند والّا آن سلطان قدم

بنفسه لمنفسه مستغنی از کلّ بوده از حيّی ممکنات نفعی باو راجع و نه از

ص ١٢٣

ضرّشان صرّی باو واقع کلّ از امکنهٴ ترابيّه ظاهر و باو راجع خواهند

شد و آنجمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقرّ خود که مقدّس

از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علوّ و دنو بوده

مستقر و لا يعلم ذلک الّا کلّ ذی فطن بصير انتهی معذلک آنچه

را خود عامل و فاعل بود بحق تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه بر

کلّ واضح است که حق يفعل نا يشآء بوده و بر هر چه حکم فرمايد قادر

و ليس لاحد ان يعترض عليه و معذلک فو اللّه الّذی نفسی بيده که

راضی بضژّ نفسی بوده و يشهد بذلک قلم الله ان انتم تشهدون و از جمله

در مکاتيب خود ذکر نموده اند که اين عبد درس خوانده و اين کلمات

منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احيان هر ظهور اينگونه

کلمات نالايقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قبلم همين نسبت را

ص ١٢٤

داده اند و من قبله به محمّد رسول الله انّما يعلّمه بشر لسان الّذی يلحدون

اليه اعجّمی و هذا لسان عرّبی مبين حال نفسی در کلّ ايران و عراق

تفحّص نمايد تا صدق و کذب معلوم شود فويل لهم و بما هم به يتکلمون

ای بيخردان منبع اين علوم ذات قدم بوده و معين اين حکم نفس الله

الاعظم لو انتم من المستشعرين و اگر بسمع فطرت استماع نمايند آنچه

در حين ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهّال عصر اعتراضاً علی الله بآن

تکلّم مينمودند حال هم همان کلمات را استماع مينمائيد فو اله يا قوم

انّی لا کون متحيّراً فی امری و ما ورد عليّ فياليت ما ولدتُ من امّی و ان

ولدت ما رضعتُ و ما صرتُ کبيرا ولکن ظهر و ما ظهر و نزلت جنود

الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهّار يا قوم اسمعوا قولی ثم اخرقوا

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ السّموات و الارضين ايّاکم ان لايمنعکم

ص ١٢٥

شيئاً عن نفحات تلک الايّام تالله لن يعادلها کنائز الأبدايع

و لا خزائنن الاختراع و کان اللّه علی ذلک شهيد و عليم قسم

بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست اين عبد بود يک آيهٴ ما بين

اينقوم تلاوت نميشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصليّه الهيّه منحرف

شده اند ولکن الله قضی ما اراد و امصی ما شآء لا راد المشيّة

و لا مرّد لقضآئه و انّه بکلّشئی حکيم و اگر نه اين بود که اهل اين مملکت

مضطرب ملاحظه ميشد هر آينه اذن داده ميشد که کلّ بين يد الله

حاضر شوند ليشهد و اما لا شهد احد من العالمين و از جمله نوشته

که مقام شمسيّت در ظلّ مرآت واقع ميشود و اين رتبه فوق مقاماتست

و هم چنين از اين مرآت شموس مشرق سبحان الله چه مقدار از باس را

جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت

ص ١٢٦

و وجود آن بجهة آن بود که حکايت از اشباح و امثال نمايد

و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح

هم در او لنفسه بنفسه تحقّق نداشته و ندارد و اين فقره بر هر اکمه ئی

ظاهر است تا چه رسد بذی بصر معذلک باين عباراتب که فو الله الّذی

لا اله الّا هو هيچ جاهلی بان تکلّم نمينمايد در رسائل خود نوشته و اراده

نمود باين کلمات ناس را از موجد و محقّق اسمآء و صفات

محروم نمايد و اين نيست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق

ديده و کما نموده که آنچه مذکور دارد مسلّماً مقول است والّا باينکلمات

که کذب آن اظهر از شمس در وسط السّما است مغول نميشد و متمسّک

باين شده که نقطهٴ بيان روح ما سواه خود را در يکمقام مرآت الله

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ انطقنی

ص ١٢٧

بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمين که اگر نفسی در اين يک

فقره تفکّر نمايد بر جميع مطالب اين همج رعاع مطّلع ميشود اوّلاً

اينکه آن ذات قدم بکلّ اسمآء خود را موسوم فرموده اند و بکلّ

صفات موصوف چه از اعلي مراتب اسما و چه ازادني مراتب

آن چنانچه در ابتدای احسن القصص ميفرمايند قوله جلّ کبريائه

الحمد الله الّذی انزل الکتاب علی عبده ليکون للعالمين سراجا وهّاجا

جال ميتواند کسی قائل شود که رتبهٴ سراج فوق شمس بوده لا والله

نمی گويد اين سخنان را مگر نفسيکه بر هوا تکلّم نمايد و بخواهد در قلوب

صافيهٴ منيره شبهه القا نمايد فبئس ما هم يفعلون باري به يقين

دانسته که در آن ساحت قدس جميع اسما در صقع واحدند

چه که آن کينونت قدم در حينی که ميفرمايد انا ربّ الأرباب و انا

ص ١٢٨

الأر و التّراب در آن بنظر اکبر اين هر دو در يکرتبه بوده و خواهند

بود و اين بيان ارّق الطف اصفی را قلوب مکدّره ادراک نخواهند

نمود چنانچه آن جمال قدم ميفرمايد قوله عزّ ذکره قل تنزّلت

حتّی قلت اننّی انا ذرّ مثل ما انّنی انا قلت ربّ و مربّب

کلّ ذی ربّ لاستغفرن الله عن کلّتيهما و انّی الی الله ربّی لمن الرّاجعين

انتهی حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس ذقّوم

نوشيده و سلسبيل قدس مختوم دانسته ايد در نار هوی محترق شده ايد

و از اهل رفرفاعلی خود را شمرده ايد زهی حسرت که يک آن در

حکمت بالغهٴ رحمن تفکّر نکرده ايد و در يک حين در امر مالک يوم الديّن

ببصر منير توجّه ننموده ايد کلمات رحمن را بکمال انبساط و احاطه من

دون حدود نازل شده بججبات نفس خود چنان محجوب نموده ايد

ص ١٢٩

که السن عالمين از ذکرش عاجزند حال در اين فقره ملاحظه نمائيد

که از قلم قدس الهی جاريشده ميفرمايد تنزّل فرمودم تا بمقاميکه ميفرمايم

منم ذرّ و دون ذرّ مثل آنکه فرمودم منم رب/ مربّب کلّ ربوب بلکه

استغفار ميکنم از اين در دو ذکر حال ملاحظه نمائيد که انجمال قدم

خود را بکلّ اسماء ناميده اند معذلک ميتوان گفت که ذرّه فوق

شمس است و يا تراب فوق ربّ الاربا فاتصفوا ان انتم

من المنصفين فو الّذی جعلنی مظهر ذاته ثم کينونة و عزّه و بهآئه که اگر در

اين کلمات مبارکهٴ الهيّه تفکّر نمائيد ابواب علوم مالانهاية بر وجه

قلوب مفتوح شود بشأنيکه ديگر مضطرب نشويد از اينکه فلانرا باسمآء الله

ناميده يا بذات الله و مرآت اللله چه که جميع اسمآء در آنساحت

مساوی لافرق بينها و کلّ اين اسمآء طائف حول مظهر نفس قدم

ص ١٣٠

بوده و خواهد بود مثل اينکه در اين حين اگر جمالقدم شجری را بکلّ اسمآء

حسنی و صفا علی موسوم نمايد انّه ليقدرو ليس لأحد ان يعترض

عليه لانّه هو المختار و ما سواه فی قبضته الاقتدار لا اله الّا هو العزيز

الجبّار و دگر آنکه کلّ خلق را مرايای لطيفه ناميده اند اگر مسّ کند آن مرايا

را جذبات جبّ الهی جذب ميفرمايد واگر مس نمايد دون حبّ

نازل ميشود بر عين آن مرايا غباری که حايل ميشود ما بين آن مرآت

و بين عرفان امر پروردگار قادر عليم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرايأ

لطيفة ان يمسّها حبّ يجذب و انّ يمسّها دون حبّ ينزل علينها

غبار يولن بنه و بين امر ربّه انتهی اذا تفکّر و ايا ملأ الغافلين و اين

بيانرا نقطهٴ بيان جلّت عظمة عموماً فرموده اند و اگر بتخصيص ناظری

؟؟؟؟؟؟؟ خطاب ميفرمايند قوله عزّ و جلّ که توئی آن

ص ١٣١

مرآت اوّليه که لم يزل از حق حکايت نمودهئ‌ی و لايزال حکايت خواهی

نمود و هم چنين او را علّت اوّليه فرموده اند فو الله کهاين رتبه فوق

کلّ اسمآ است چه از ذات الله و کينونته الله و ذکر الله و مرآت الله

چه که از قبل هر نفسيکه اين رتبه را در حق رسول الله قائل شده حکم بکفرش

نموده اند زيرا که علّة اوّليّه حق را دانسته اند و هم چنين در بارهٴ او نازل

قوله جلّ ذکره انّا جعلناک نبيّاً علی العالمين حال با جميع اين مراتب

و وصف که فوق آن در بيان ذکر نشده اگر العياذباللّه از حق اعراض

نمايد جميع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منير ملاحظه

نمائيد کلّ اشيا را در بيان لکلّ اسمآء حسنی ناميده اند ولکن لا يعقلها

الّا المخلصون و اينکلمات ذکر ميشود که همچه ندانند که اوصاف

منزلهٴ ؟؟؟ مخصوس نفس ذون نفسه بوده بلکه در کلّ ثابت ماداميکه

ص ١٣٢

در ظلّ حق مستقر باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و هم چنين

در رتبهٴ جناب قدّوس روح العالمين فداه ميفرمايند عزّ ذکره که بعدد

هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت

او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی حال ملاحظه نمائيد که هشت واحد

از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکّروا يا اولی

الافکار و در اين بيان کنائز علميه مستور است و اين عبد مذکور نداشت خوفاً من

نمرود الظّلم و فرعون الجهل و هم چنين در مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه

لنفسه تحقّقی نداشته الّا تتقابلها بالشّمس و شمس را لم يزل و لايزال

واحد فرموده اند وحديرا باين اسم موسوم نفموده جز ذات قدم را در هر ظهوری

مع ذلک نوشته مقام شمسيّت تحت رتبهٴ مرآتيت است و شموس از مرآت مشرق ميشود

فو الله يا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همين قول تفکّر نمائيد بيقين شهادت

ميدهيد که اين اقوال از جهل صرف بغضای بحت ظاهر شده اقسمکم يا قوم بالله الّذی

خلقکم و سويکم که در اوّل بيان فارسی ملاحظه نمائيد که ميفرمايد قوله عزّ و ذکره

اگر مرآت بگويد در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او ست که ميگويد انتهی

ادامه در صفحهٴ ١٣٤

ص ١٣٣

( پاورقی )

اگر مراد از اين شموسيکه ذکر نموده شموس حقيقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه که

بيک تجلّی از تجليّات شمس حقيقت صد هزار مرآت اقل من حين مبعوث شوند و من ودن

ذلک ان المرآت خلقت الافطباع تجلّی من تجليّات الشّمس عليها ان کانت صافية و

من دون ذلک يحکم عليه حکم البحر چه که هر ذی بصری مشهود است که مرايا از برای

اخذ عکوس اشيآ خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شموس اسمآء دون آن

بوده اين مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ آن شموس موجود و بظهر منه فی عين الّذی

قدر الله له و من فتح عين فوأده ليشهد فی کلّ ذرّ ثماً ثم فی هذا الشمس

شمساً ثم فی شمس الشّمس شمساً بحيث لا نهاية لها و لکن حکمه الله ذکر اينمقام

ننموده لئلّا يزل اقام العارفين

ص ١٣٤ ادامه از صفحهٴ ١٣٢

که مرآت فوق شمس است و شموس در ظلّ مرآتند فياللّه يا قوم من هذا

الظّلم الّذی ورد علی جمال القدم من الّذی يفتخر ان يقوم بين يديه فلمّااشتهر

اسمه کفر بالله المهيمن القيّوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اينکه مرآت در

ظهور بعد دعوی شمس مينمايد لذا اين حکم از قلم عزّ صدور يافت وبقدری

در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علوّ شأن خود تمسّک

جُسته و بر منبع و معدنو مظهر و موجد و منزل آن معرض شد فبعداً

للقوم الظّالمين و هم چنين خود را شجرهٴ عظمت ناميد فو اللّه جميع اينکلمات

نظر بآن است که ناس را احمق يافته و اگر از شجرهٴ عند الله محسوب

شود من شجرة الّتی ينبغی لها ان تقطع و تلقی فی النّار الّا بان يتوب الی الله

و ستغفر عمّا فعل و يکون من التابئين و بر جميع واضح است چه از

مهاجين اين ارض و چه از هر فطن بصيری که ببصر الله و ز امور ناظرند که اين

ص ١٣٥

کلمات غروريّه از لسان مجعولهٴ کذبهٴ شرکيّه جاری نشده مگر آنکه چون

اين شمس بديع ابدع اعلی را از افق فر بقا طالع و بنغمهٴ انا حيّ فی افق الابهی

ما بين ارض و سمآء ناطق ديده لذا تعجيل نموده و من حيث لا يشعر باين

کلمات تکلّم کرده که شأنی فوق شأن اله از برای خود ثابت نمايد

و هذا لن يمکن ابداً لانّ ما دونه مخلوق بامره و منجعل بارادة و متحرّک باذنه

و ما بعده الّا عبده و رعيّة و خلقه و بريّته و عباله هل يکون فوق شأن الله

شأن ليسثبة احد لنفسه و انّه قام بنفسه لنفسه فی علوّ نفسه مقام الّذی

لا له فوق و لا تحت و لا يميين و لا يسار و لا امام و لا خلف و انّه قد

خلق الجهات لا من جهة بمشيّة و الأشيآء لا من ثال بارادة

و انّه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و يستحق لدونه بان يفتخر بنفسه

و انّه لا يفتخر باحد من الموجودات و انّه لهم المندتس المنزّه المقتدر المطاع

ص ١٣٦

ای قوم بشنويد ندايم را و بر جمالم وارد نياوريد آنچه را که در کلّ الواج

ممنوع شده ايد تالله اين است يذ قدرت منبسطهٴ الهيّه که احاطه

فرموده کل من فی السّموات و الأرض را و اين است لسان حقيقت

ربّانيه که بر اعلی سدرهٴ عزّ احديّه تغنّی ميفرمايد و اين است قلم قدم

که در ايّام و ليالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساريست

و اين است مخزن لئالی حکم بالغه و معدن علوم الهيّه و لم يزل و لا يزال

در افاضه بوده و خواهد بود زينهار که خود را از رشحات فضلش محروم

ننمائيد و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمريد و هم چنين

در رسالهٴ خود مذکور داشته که به محض دانستن چند کلام و عبارت

فهمی اين دعويها نموده و مقصودش از اين کلمات مزخرفه اين هيکل

قدس صمدانی بوده فو الّذی ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ که در کلّ ليالی

ص ١٣٧

و ايّام مثل آنکه معلّمين اطفال را حروف هجائيه تعليم مينمايند بهمان

قسم در تعليمش جهد منيع مبذول شد فياليت قومی يعلمون

ما صغر حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و اين بر هر ذی بصری

واضح و مبرهن است احتياج بذکر و تفصيل نداشته و ندارد و از جمله

نسبت داده که اين نسبت بنقطهٴ اولی بخلاف ادب تکلّم نموده

و حال اينکه اين عبد ناطق است در ما بين سموات و ار بانّنی

انانفسه و ذاته و روحهه و هيکله و بهائه معذلک چگونه ميشود بآن

جوهر اعلی و ساذج ابهی روم من فی ممالک البقآء فداه بغير رضآء الله

تکلّم نمايم باری بعينه مثل ملل فرقان که در اوّل فجر ظهور نسبت ميدادند

که اينطايفه رسول است حبّ ندارند که شايد باين مزخرفات عباد را

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ص ١٣٨

الا لعنة الله علی المفتلابن با اينکه جميع عالمرا آثار بديعه احاطه نموده

و جميع اهل بيان بر اين شاهد و گواهند و معادل ما نزّل فی البيان

از اينظهور بديع نازل و از اهل بيان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود

نلاشد ومن دون ذلک آنچه در اين ارض موجود کتاب از تحريرش

عاجز مانده اند چنانچه اکثری بی سواد مانده معذلک نوشته به مجرّد عبارت

فهمی و چهار کلمه اين دعويها نموده اند حال شما انصاف دهيد قوليکه

کذبش مثل شمس در وسط السّماء مشرق و لائح و واضح است

معذلک بچه جرئت و جسارت تکلّم نمده اگر چه فو الله الّذی

لا اله الّا هو که اين عبد ابداً اراده نداشته که آنچه از سمآء مشيّت بدعاً

نازل ميشود ببلاد اشتهار يابد چه که انظر مطهّره بسيار قليل مشاهده ميشود

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ ملاحظهٴ آثار لله باشند لذا لازال مستور ميداشتم و چه مقدار

ص ١٣٩

از آيات الله که در عراق نال و جميع در شط محو شد و حال معادل

صد هزار بيت در اين ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد

بجلد چه که اين امور که معلّق بخود نمائی بوده لازال اين عبد از او

مقدّبوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته اند که آنچه

موجود است مجلدات نموده باطراد ارسال دارندو هنوز اذن

داده نشده چه که هيچ يک از مظاهر الهيّه بنفسه مباشر اينگونه امور

نشده اند چنانچه نقطهٴ اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعنا باين امور

نفرموده و فرموده اند که بعد با حسن نظم منظم شود و ميفرمايند عزّ ذکره

فطوبی لمن ينظر الی نظم بهآء الله و يکشر ربّه فانّه يظهر و لا مرّ دله من

عند الله فی البيان انتهی و هم چنين از قبل رسول الله که بعد از ارتقآء

آن ذات قدم قرآن جلد و من قبله انجيل و با آنکه آيات

ص ١٤٠

عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باين کلما تشبّث

جسته اند و بچهار کلمه تعبير نموده اند چنانچه اعمال حجّ در سنهٴ قبل متعدّد

از قلم عزّ صدور يافت و معذلک ارسال نسد مگر يک سوره که

بسورهٴ حج معروف است هرگز اين عبد در اشتهار اينگونه امور اوقات

صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حق است و انتشار

شأن خلق و انّه لناشر امره بيد النّاشر است من ملائکة المقرّبين

لابد از خلف سرادق عصمت ربّانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله

را جمع نمايند و باحسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لا ريب فيه و ديگر

آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطهٴ بيان روح ما سواه

فداه داده اند هذا کذب صرآح و حينئذ يبرء نقطة البيان منهم

من کلماتهم و کان الله يشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار

ص ١٤١

باسمآءۭافتخار مينمايند والله الّذی لا اله الّا هو که شبه اين نفوس در ابداع

ديده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه ئی در کتاب الله

بيابند و بخود نفسير نمايند و اين عبد در حين تفريق از اخوی يک جعبه

از خطوط و دوائر و هياکل که بخطّ نقطهٴ اولی بود نزد اخوی فرستادم

و پيعام نمودم که چون تو بسيار مايلی که بعد از اعراض از حق بآثار آن

افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که اين هياکل را بجهة بعضی از

اهل ديار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و يا آنکه هر نفسی نزدت

حاضر ميشود انتشار دهی چنانچه اليوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات

مجعولهٴ خود را بآن کلمات منظم ساخته لعل يزل بها اقدام العارفين

باری ار عباد از اينمراتب چشم برداريد و دل را مقدّس نمائيد

چه که اليوم فضلی ظاهر شد که در يک يوم و ليل اگر کاتب از عهده بر آيد

ص ١٤٢

معادل بيان فارس از سمآء قدس ربّانی نازل ميشود و کذلک لشأن

الآيات علی لسان عربّی بديع خاحضروا بين يدی العرش لتشهدوا

بعيونکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات ذونه و لا تکونّن

علی بصيرة منيزه يا قوم فاشهدوا و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونن من المريبين

شهد الله انّه لا اله الّا هو و ان نقطة الاولی عبده و بهائه کذلک نزّل من

قبل من قلم الله العليّ العظيم و اگر بمعنی همين يک آيه بتمامه فائز ميشديد

ابداً از صراط اعظم الهی محتجب نميگشتيد چنانچه اليوم اکثری از اهل بيان

شهادت ميدهند و چون باين اسم مبارک ميرسند اذا تسود وجوههم

و تضطرب قلوبهم و تزل اقدامهم و يکون من المتوقّفين تالله الحقّ هيچ

عملی نزد حق مقبول نه مگر باقرا باين اسم مبارک مطهّر فطوبی للذّاکرين

؟؟؟ و ديگ رآنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظيم باو ندعن

ص ١٤٣

شده اند اگر چه اين عبد افتخار بان گونه امور را مفقود صرف و معدوم

بحت ميشمرم و اين نه از غرور و استکبار است چه که اين عبد در خود

شأنی نديده و نخواهد ديد ولکن نظر باظهر شأن الله ذکر شده

چه که کينونات حروفات باصلها و امرها بقولی مبصوت بوده و خواهند

بود حق را لايق نه در اثبات ظهورش بغير نفسه و ما يظهر من عنده استدلال

فرمايد چه که کلّ دليل بانتنآ اليه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبيل

به نسبة اليه مستقيم ولکن چون ناس ضعيف مشاهده ميشوند و غير

بالغ لذا اين عبد ذکر مينمايم که آنچه از کلمات الهی که مخصوص اين امر

نازل شده خارج از احصای اين نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس

ببصر الله ناظر باشيد همين يک بيان نقطه بيان جلّ شأنه جميع

را کافيست که ميفرمايند انّنی انا حيّ فی افق ؟؟؟؟ چنانچه اليوم از افق

ص ١٤٤

ابهی ظاهر و لائخ و مشرقند و حينئذ سمع و يری کلّ ما يقول و يرتکب

به الخلايق اجمعين و من دون ذلک شهادتيکه در الواح ذکر فرموده اند

و جميع را بقرائت ان امر نموده اند دليل واضح لمن کان ناظراً بعين الله

ربّه قوله تعالی شهد الله انّه لا اله الّا هو و ان نقطة الاولی عبده و بهائه

و اين آيات دليلی است واضح و برهانست قاطع ولکن و لا يزيد المتوهمين

الّا خسسارا چه متوهّمين جميع آياترا بوهم تفسير نموده اند و هم چنين ميفرمايد

عزّ ذکره وانّی انا العرش البهآء بالحقّ الأکبر قدکنت فوق مطلع ياقوته

السّيال فوق الطّور و مقصود حق در اين آيهٴ منزلهٴ مبارکه اگر تفکّر رود

بر علوّ ظهور ارفع امنع اقدس مطّلع ميشويد و هم چنين ميفرمايند قوله عزّ شأنه

و لقد خلق الله فی خول ذلک الباب بحوراً من مآء الأکسير محمّراً بالدّهن

الوجود ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ و لا يرکب

ص ١٤٥

فيها الّا اهل البهآء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزيزاً و حکيما

حا سُقن ياقوت رطبهٴ حمرآء بر بحر کبريآ جاری و ساريست ای

اهل بها منقطع ا ماسوی الله شده در فلک احديّه و سفينهٴ عزّ باقيه

درآئيد و راکب شويد که هر نفسيکه تمسّک جُست باين فُلک

عند الله از اهل اثبات و نجات و عليّين و رضوان مذکور و هر که تخلّف

نمود از اهل نار و هلاک و سجّين و هاويه محسور زينهار دين را بدنيا

مدهيد و يوسف عزّ احديّه را بآلاء دنيا و آخرت مبادله ننمائيد

عنقريب آنچه مشهود مفقود خواهيد ديد پس بکمال جدچ گ اجتهاد بظلّ

ربّ الايجاد بشتابيد که مکمن امنی جز ذلّش نبوده و نخواهد بود و

قوله عزّ کبريائه و امّا الغلام فهو من نار الشّجرة الخضرآء تلکزقدة من هذا

العين اليف اقد قتلناه فی هيکل المرئی لمّا قد قدّر الله فی الکتاب خطأ

ص ١٤٦

من ابويه فخشينا ان يرحقها خلال النّار فی جملا البهآء طغياناً بلا علما

حال بسی واضح است که کلّ بر اين جمال اظهر انور ابهی طغيان نموده

بشأنيکه جز علم الله احد محصی آن نه و کاش بطغيان و استکبار کفايت

مينمودند بکله در کلّ حين در انهدام بيت الله و حرمه مشغول بوده و خواهند

بود و لن يکن قلوبهم الّا بشرب دمی بعد الّذی خلقنا هم و حفظنا هم

لاعلآء امری و نصرت جمالی فلمّا اشدّ ظهرهم و وجدوا الأطمينان من

انفسهم قاموا علی قتلی بطفيان عظيم فلما بلغت الی ذلک المقام نار المناد

عن فلف سرادق البقا ان يا قلم الأعلی لا تجعلی امرک محدوداً بذکر

دون ذکر قل تالله قد نزّل البيان کلّة لأمری

البديع المنيع ولولاک ما نزّل حرف من البيان و لا صحائف عزّ کريم دَع الموتی

لانّ الّذينهم ما آمنوا يک امرات غير احبآء لا يسمعون و لا يعقلون

ص ١٤٧

و لو يلقی عليهم کلمات الاوّلين و الآخرين و الّذين احياهم الله بک

اولئک فی حبّک قرئوا کلّ الکتب و لن يحتاجوا بشيئی سواک لانّ

ظهورک بنفسه حعله الله حجة علی العالمين فلمّا سمعت النّدآ اکتفيت

بما رقم من اصبع قدس منير باری آيات عزّ احديّه در اين اسم

و ظهوره زياده از آنست که احصا توان نمود و معذلک اين همج رعاع

اين اسم مبارک رابارض طاتغيير نموده اند که که حضرت اعلی

روح ما سواه فداه او را ارض بهاء ناميده و انقدر شعور نداشته

که ادراک نمايند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرمايد از ظهور جمال

مقدّس در آن ارض ای ارض يمشه عليه البهآء و سکن فيها هذا الأسم

المشرق المنير چنانچه اين اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسما

ذکر فرموده اند و هم چنين در ؟؟؟؟ ملاحظه نمائيد که اقدم اسمآء

ص ١٤٨

اين اسم مبارک ذکر شده بقوله اللّهم انّی اسئلک من بهائک بابهاه

و هم چنين شهور که باسمآء جديده ناميده اند اوّل آنرا باين اسم منسوب

فرموده اند و هر شيئی اگر ملاحظه نمائيد احسن آنرا باين اسم مذکور

نموده اند مع ذلک ملاحظه نمائيد که بغضا بچه رتبه رسيده که اسن

اسم مبارک را بار تفسير نموده اند که ذرّة من ترابها خير منهم و

من ذواتهم و حقايقهم فاف لهم و بما فی صدور هم من نار الحسد

و الغضاو بحترقون بها فيکلّ حين و لا يشغرون و ديگر جناب

قدّوس جلّه ثنآئه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده وارسال

داشته وابداً اين عبد اظهار ننموده و از حمله در اين امر بديع اخبار فرموده اند

تصريحاً من غير تلويح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الرّب سرّا من

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ من

ص ١٤٩

نقطة البآء طرزيا و اذا قامت السّموات الجذبيّة بالسطل بالسّر السّطرية

فذلک من امرنا لاهل العما قد کان طلعيا و آن الواح مبارکه الآن

موجود است و جميع ذر ذکر اين امر باصرح کلمات شاهد و گواهند

فو ربّ العرش و العما که حيا مانع است از ذکر اين کلمات چه که اين

عبد لا زال اراده ننموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نمايد

لانّ شأنی شأنه و انّه مشهود فی وسط السّمآء الاستقلال و ما من

ذی بصر الّا و قد يشهد و يری و للعمياليس له من نصيب قل تالله شأنی

شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره و حجّتی و ما جری من قلمه

برهان کما انّ ظهوری حجّة و ما جری من قلمی برهانه و لکن نظر بحفظ عباد

تا بالغ تحرير ميشود و از جملهٴ نقطهٴ جذبيّه جناب طا عليها بهآء اله الابهی

مدتّها با اين عبد بوده و آنی لقاء اين غلام را بملک دنيا و آخرت مبادله

ص ١٥٠

نمی نمودو ماارادت ان تفارق عنّی اقلّ من آن و لکن قضی ما قضی

و چه مقدار از آيات و اشعار که در اين امر بديع ذکر فرموده از جمله در وصف

نقطهٴ ابهی غزلی گفته گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون

ازل آيد پديد و هم چنين در دون اين عبد هم بسيار وصف نموده و فوق

جميع اين بيانات کتاب مکنون نقطهٴ اولی روح ما يواه فداه که کلّ در اين امر

بديع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهيد نا بآن فائز

شويد فو الّذی نفسی بيده که اگر مدّعی جمال الهی اليوم از اينگونه دلايل در

کتاب خود مذکور نمی داشت و تمسّک نمی جُست که باين ادّله سبب اضلال

خلق شود هرگز اين عبد باين ادلّه استدلال نمينمود باری ای عباد ندای عليّ

اعلی را در ظهور اخری او بشنويد و جميع اين دلايل را ازقلب محو نمائيد چه

اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب بدع ربّانی تمسّک جوئيد

ص ١٥١

ابداً بجوهر عرفان طلعة رحمن و سلطان امکان فائز نخواهيد شد

بلکه ناظر باشيد بخمان حجّتی که نفس نقطهٴ اولی جلّ و عزّ بآن اتيان فرمود

و امر خود را ثابت نمود و هم چنين از قبل آن جمال قدم محمّدا رسول الله

و من قبله ابن مريم و من قبله کليم فو الّذی نفسی بيده که يک حرف از

آيات الله اعزّ است نزد اين عبد از کلّ من قی السّموات و الارض

و اينکه ذکر شده که در حين ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات

و اسماء و صفات نشويد اين حکمی ات که خود نقطهٴ‌اولی روح ما سواه

فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی اينکه مباد در حين ظهور اهل بيان

بمثل اهل فرقان باحاديث و روايات تمسّک جوئيد و بمظهر ابدع امنع تفکّر

نمائيد بر اسرا لا يحصر مطّلع شويد و مشاهده نمائيد که از اوّل ابداع تا حين

ص ١٥٢

چنين ظهوری ظاهر نشده اگر چه بعدم استعداد عباد اسباب منع

هم موجود ليفصل به اکبوهر عز العرض و الرّوح عز الطّين تالله الحقّ

اليوم اگر ذرّه ئی از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف

سبعة البحر مستور هر آينه دست قدرت الهی او را ظاهر فرمايد و آن

ذرّه جوهر را از او فصل نمايد ای قوم نسمة الله در هبوب است

و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع

سر از نوم نفس و هوی برداريد و مشاهده کنيد که چه ظاهر شده در

ابدع زينهار گوش بمزخرفات قوم مدهيد چه که اليوم اگر سمع طاهر يافت

شود ميشنود ازاين طايفه آنچه را از اهل فرقان می شنيد و آنچه

از اهل تورية و انجيل استماع مينمود و من دون عقول بلکه همان افعال را بعينه

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ کسيکه بنفس حق محاربه نمود

ص ١٥٣

و استکبر علی ما خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از

اهل بيان و چه غير آن چه عبد و چه جُرچه سياه و چه سفيد اين عبد مطيع

است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائيد که اين سخن را در وقتی ميگويد

که در همان حين به محاربهٴ با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض

مُعرض حال شما تفکّر کنيد وملاحظه نمائيد که محبّت حق چه بوده

و علامت ظهور حق چه اين ظهور باين مشهوری که انوارش عالم احاطه

نموده از آن معرض و بر قتلش ايستاده و بعد باينکلمات مشغول شده

لأجل توّهم ناس مثل اوّل ظهور که علمای فرقان سبحه ها بر دست و در کنال

خضوع و خشود در معابد بعبادت مشغول و بشأنی اظهار زهد مينمودند که چون

اسم حق مذکور ميشد بر ميخواستند و بکمال خصوع تواضع مينمودند و در

همان حين تواضع و خضوع بر قتلش فتوی ميدادند و حکم دون ايمان در

ص ١٥٤

حقّش جاری مينمودند و بزبان متکلّم که چگونه ميشود ما معرض از حق

باشيم و حال آنکه شب ها آمل بوده ايم و روزها از حق سائليم هر

وقت ظاهر شود مطيعيم و منقاد حال معرض بالله فو الله الّذی لا اله

الّا هو رأس مظهر نفس حق را بسکّين بغی و فحشا و سيف غلّ و بغضا

قطع مينمايد و در آن حين با کردن خاضع باينکلمه ناطق که حق هر وقت

ظاهر شود مطيعيم فو الله يا قوم شما را نابالغ يافته که باينگونه هذيانات

تکلّم مينمايد و اينقدر شما را متوهّم يافته که حقّی که بجميع ظهورات ظاهر

شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حين به محاربهٴ با جمالش مشغول و معذلک

باين اقوال تکلّم نموده حسرتاً و اسفاً عليکم بما غفلتم عن الّذی کان اظهر من

کلّ ظهور و اشتغلتم بالّذی فو الله لو آنتم مطّلعاً عليه لتفرّن منه الف

منازل و نسئل الله بان يفصل بينی و بينه و يطهّر ارض الّتی اکون عليها

ص ١٥٥

عن رجس هؤلآء الفاسقين او يسکی فی ديار اخری و انّه لذ و فضل

علی العباد و انّه لعلی کلّ شيئی قدير بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است

و چون شمس لائح و تو بعرفان او اليوم فائز نشده بلکه او را با جميع

حجج و براهين که عالمرا احاطه نموده از اهل ايمان نميشری معذلک بکلماتش

تمسّک جسته اراده نموده ئی که رياست برای نفس خود قابت کنی تالله الحقّ

اذا يکذّبکم کلّ الأشياء و لکن انتم لا تشعرون مثل شما عند الله مثل

اهل فرقان است که بقول رسول رياست خود را ثابت نموده اند و بر اعراش

عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده اند که هيچ بصری در ابداع

نديده و ادراک ننموده اس مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم

چشم پوشيده ئی و مبوهوم تمسّک جسته ئی هيمن ذلّت تو را کافی است

که انکار نموده ئی آياتی را که باآن و ينت ثابت مو باو افتخار مينمائی

ص ١٥٦

و از برای خود شأن قابت ميکنی و مع ذلکشاعر نيست اذا لم يکن

لک شأن عند الله الّا کشأن الّذينهم اعرضوا بعد ما آمنوا و انکروا

بعد الّذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحقّ عزّ روح الامين

رأسه عن فعلک و انّک ما استشعرت بذلک و کنتَ من الغافلين

و جلسن حوربات الغرفات علی الرّمال من ظلمک و انّک تکون فی نفسک

من الفرحين تا الله الحقّ ينوح کلّ شيئی فی نفسی و يبکی و لکن انّک

غفلت و کنت من المعرضين و انت الّذی تذکر المحبوب بلسانک

لتشتبه علی النّاس و تقتل محبول الاولين و الآخرين لو يفتح الله

بصرک لتشهد بان يظلمک قد علّق المحبوب فی الهوآء و ترميه فيکلّ

حين بر مری احدد البغضآ ثم بهام الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض

کان لله علی ذلک يشهد و عليم اذاً ينوح محمّد فی الافق الاعلی و يبکی

ص ١٥٧

الرّوح فی الرّفيق الابهی ثمّ الکليم عند سدرة المنتهی ثم عيون النّسبين

و المرسلين ای مست بادهٴ غرور اقلّ من حين بغشور آی در خود

و افعال خود تفکّر نما گيريم بر آن گروه نابالغ امر الله را مشتبه نمودی

و جميع هم ترا من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل

لا نز ربّ العالمين جز خسران دنيا و آخرت حاصلی نداشته و ندارند

و اگر اليوم بر سرير ياقوت جالس شوی عند الله بر ارض هاويه ساکن فو الله

اگر بسمع فطرت استماع نمائی ميشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه ميبرد

بخدا از تو و ميگويد ای غافل بچه حجّت و دليل حقّ خود را ثابت مينمائی

و حق من له الحقّ و به حقّق الحقّ را انکار ميکنی فاف عليک و علی الّذينهم

اتّخذوک لانفسهم من دون الله حبيب بحق موقن نشدی ديگر چرا بر

قتلش قيام نمودی آخر بيست ينه در حفظ توسعه نموده مع آنکه عالم بوده

ص ١٥٨

بما فی قببک و اگر کنی اراده ميفرمود موجود نبودی معذلک تنبّه نشدی

و باثراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده ئی تالله نيست در اين قلب

مگر انوار تجليّات فجر بقا و بر ضرّ نفسی راضی نه ان يا اخی اسمع نداء

هذا الّذی وقع من ظلمک فی هدا البئس الّذی لين يکن لها من قعرو کان

قميصه مرشوشا بدم صادق من غلّک و فی قعر البئر ينادی و يقول

يا اخی لا تفعل باحينک کما فعل ابن آدم باخيه يا اخی اتّق الله

و لا تجادل بآياتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الّذی جعل صدره محلّاً

ليف الأعداء لئلّا يَرد عليک من ضرّ و کان اَن يحفظک

فيکلّ الليالی و الايّام و فيکلّ بکور و اصيل يا اخی تالله الحقّ ما انطق عن

الهوی ان هذا الّا وحی يوحی علّمنی شديد الرّوح عنده سدرة المنتهی

تالله يا اخر ان هی من تلقاء نفسی بد من لدن عزيز حکيم

ص ١٥٩

کلّما اقبلت اليک لئلا تحدث من فتنة يفتتن به العباد حفظاً

لامر ربّک تالله رميت نحوی رمی الشّقاق و کلّما تقربت بک لعل

تسکن بذلک نفسک قمت عليّ بالنّفاق و يشهد بذلک ارکانک

ان انت من المنکرين تالله يا اخی کلّما کُنت صامتاً عن بدايع

ذکر ربّی روح القدس قامن علی امره و روح الاعظم القظينی عن

رقدی و انطقنی بالحق بين السّموات و الارضين ان کان هذا ذنبی

فلستُ انا اوّل من اذنب فقد ارتکب ذلک الّذينهم کانوا

من قبلی ثمّ الّذی سمّی بعلی فی ملکوت الاسمآء ثمّ به محمّد فی جبروت القصوی

ثمّ بانّی فی الملأ الأعلی ثم فی الکليم فی هذا السّينآ المقدّس المبارک

العزيز الرّفيع يا اخی فانظر فی کتب النّبيين و المرسلين ثم ما فی اياديهم من

حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آياته ثم النصف فی اخيک لا تکن

ص ١٦٠

من الّذينهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا ليدخلوا الشکّ و الرّيب

فی قلوب المؤمنين تالله لما عرف اخيک بانّک قسمت عليه و لن تسکن

نار الحد فی صدرک خرج بنفسه و اهله وحده و دخل بتيا اخری

و غلق علی وجهه باب الدّخول و الخروج و کان فيه لمن الساکنين

و معذلک انّک يا اخی ما سکنتَ فی نفسک و کتبتَ ما کتبتَ و

ارسلتَ ما ارسلتَ تالله انّ القم يستحی ليجری علی ما ذکرت

و بما اقريتَ علی اخيک تالله بذلک صيعّت حرمتی و حرمة الله بين

العباد فسوف تشهد ؟ تری و ان تکون جينئذ لمن الغافلين اذا

قم عن رقد نفسک و هويک و قصّ شارب الحد و قلم اظفار

البغضآءثم تطيب من طيب الوفا ثمّ غلّ بمياه القدس

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ص ١٦١

و قل ای ربّ انا الّذی فرطتُ فی جنب اخی فی هذا اللّيالی و الايّام

و کنتُ غافلاً عن بدايع ذکرک الحکيم اذا يا الهی فارفع الحجاب

عن بصری لا عرف نفسک و اقوم بثنائک و انقطع عمّن سواک

و اقبل الی وجهک الکريم ثم اجعلنی من عبادک الّذين جعلت لهم

مقصد صدق عندک ثمّ ازرقنی من تسليم عنايتک و کوثر افضالک

ثم الحقنی بعبادک المخلصين الّذين ما التفتوا بالدّنيا و لا برياساتها و لا بما

فيها و عليها و انقطعوا بانفسهم و اموالهم فی سبيل بآرئهم و کانوا من المنقطعين

ای ربّ لا تدعنی بنفسی ثم خذيدی بيد قدرتک ثم انقذنی من غمرات

النّفس و الهوی و لهيبها و اشتقالها ثم اجعل تلک النّار عليّی برداً و سلاماً

و ورحاً و ريحاناًً ثم اکتبنی من عبادک المنقطعين ای ربّ وفقّنی لخدمتک

و تبليغ آياتک ثم اجعلنی ناصراً لامرک و حافظاً ارينک و ناطقاً

ص ١٦٢

بثنائک و معلناً بدايع افضالک و اکرامک و انّک انت المقتدر

علی ما تشآء و انّک انت العزيز الکريم ای ربّ لا تخيب من تمسّک

بحبل عنايتک و لا تطرد من علق سبّابة الرّخا علی حبل جودک و

افضالک ای ربّ لا تخيبنی عن منبع رضاک ثم ارضنی بالاقرا بما رضية

و نزلته عن غمام فضلک و سحاب عزّ مکرمتک و انت المعطی فيکل الاحوال

و انّک انت الغفور الرّحيم ای ربّ لا تعرّجدی عن قميص الانصاف

و لا قلب عن بُرد الاعتراف بنفسک الرّحمن الرّحيم ای ربّ فاجعل قدمی

ثابتاً علی صراطک بحيث لا انکر ما دعوتنی به فيکل آياتک و الواحک و زبرک

و کتبک و اسفارک و صحائف قدسک المنی ای رب فاجعل ناظراً الی شطر

مواهبک و راجعاً الی بحر غفرانک فلا تعرّنی عن جميل ثنائک و انّک

انت القار عل ما تشآء و انّک انت المقتدر علی ما تريد و ايّدنی بان لا انکر

ص ١٦٣

ما حقّق به ايمانی و ثبّت ذکری و رفع اسمی و بعث کينونتی و ذوّت حقيقتی

و کنتُ من المومنين ای ربّ لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتک

و تشبّث بذيل احسانک و فضلک ای ربّ فاجعل لی کلمة من عندک

لا کون متذکّراً بها فی العشّی و الأشراق و فيکلّ حين کذلک تنطقک

لسان المظلوم فی قعر اُبحبّ لعلّ تتخذ الی شطر الانصاف من سبيل اذاً

يخاطب الله نسيم قدسه الّذی يهب عن شطر العرش و جعله رسولا من

عنده علی العالمين لانّه لن يجد فی تلک الايّام من ريول ليرسله

الی العباد ببشارات امره و يجعلهم من الّذاکرين و المستبشرين لانّه

وقع فس سجن الّذی انقطعت عنه ايادی المريدين و اجل القاصدين

و من دون السّجن فی رائحد الّذی ما اطعل بقعره الّا نفسه المحصی

العليم الخبير کذلک قصچ الله من فصص الحق بلسانه السّما لمتکلّم العليم

ص ١٦٤

الأمين ای نسيم صبا چون قاصدی ملاحظه نميشود تو برائحيهٴ قميص بها

از رضوان بقا بر مريدن احبابم مرور نما و به بيّنات روح و آيات

ظهور جميع را آگاه کن که شايد بعضی از نفوس از جميع من علی الأرض

و تعلّق بآن پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم راجع شوند ولکن

ای نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشأنيکه اگر ضرّ عالمين بر تو وارد شود صابر

باشی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجّه ننمائی چه اگر از جهات حسد

و بغض ورد و قبول و سکون و اضطراب جميع من علی الأرض مقدّس

نشوی قادر بر اين تبليغ اين ام منيع و فائز بجمل ايرار ربّانی نگردی کذلک

يأمرک لسان ربّک لتکون من العاملين بگو ای احباب وای اولی الالباب

آخر قدری نظر را از توجّه بدنيا و شئونات آن مقدّس نمائيد و بديدهٴ

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ که از شطر عرش ابهی ظاهر

ص ١٦٥

و هويدا است ملاحظه نمود تفکّر نمائيد که شايد در اين ايّام که سکَر

غفلت جميع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدينهٴ احديّه

الهی کشانيد و از بدايع رحمت بيزوالش محروم نمايند که مبادا

نعوذ بالله از مقصود اوّليهٴ رحمانی محجوب گرديد و از معرضين در کتاب

ربّ الاربال محسوب شويد من دون آنکه شاعر باشيد فنعوذ بالله

عن ذلک يا اولی الالباب جميع انبيا و رسل ناس را بسبيل عرفان

جمال رحمن دعوت نموده اند چه که اين مقام اعظم مقامات بوده و خواهد

بود قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت اين

هياکل احديّه از غيب بعرصهٴ شهود آمده اند و جميع اين بلايا و رزايا

که شنيده ايد جميع را تحمّل فرموده اند شکّی نيست که مقصود جز دعوت

عباد و عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئيد مقصود اَوامر و

ص ١٦٦

نواهی آن بود شکّی نيست که اين مقصود اوّليه نبوده و نخواهد بود چنانچه

اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قيام نمايد و از عرفان الهی محروم

باشد هرگز نفعی بعاملينآن نه بخشيده و نخواهد بخشيد و در جميع

کتب سماويّه اين مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق

باشد و جميع اوامر الهيّه را ترک نمايد اميد نجات هيت چنانچه

نزد اولی البصر واضح و مبرهن است پس مقصود اوّليه از خلق ابداع

و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّت های لا يحصی را

جميع بعلّت عرفان جمال سبحان بود پس حال اگر نفسی بجميع اعمال مشغول

شود و در تمام عمر بقيام و قعود و ذکر و فکر و ما دون آن از اعمال مشغول

گردد و از عرفان الله محروم ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله

هم لازال عرفان مظهر نفس او بود در مبانهٴ خلق او چنانچه در جميع کتب

ص ١٦٧

خاصه در بيان که در جميع الواح آن اين مطلب بلند اعلی و اين لطيفهٴ

اعزّ قصوی مذکور گشته و منبرهن آمده فطوبی المعارفين و اگر ببصر

اطهر ملاحظه شود مشهود ميگردد که جميع هياکل احديّه که جان و مال و ننگ

و نام را در سبيل محبوب انفاق نموده اند که سايد ناس حجبات وهم را

خرق نمايند و از کوثر يقين مشروب گردند و چون حجبات غليظه

وهميّه در انظار بسيار بزرگ و مهيمن بوده لذا رسول که از جانب

حق ظاهر شد جميع بر اعتراض باآن نفحهٴ ربانيّه قيام نموده اند تا آنکه

ارسال رسل منتهی بهاای سُبُل در سنهٴ ستين شد و ملاحظه شد که چقدر

ناس بوهميّات انفس خود از شاطی قدس يقين دور مانده اند

ص ١٦٨

بشأنيکه از خدا جز هوی و از يقين جز ظنّ مبين در حابين شان

مذکور نَه و جون جمال عليّ اعلی امر بخرق احجاب فمود جميع بر اعراضش

قيام نمودند تا آنکه معدودی قليل باصل مقصود عارف شده جميع حجبات

وهميّه و سبحات ظنونيه را نبار سدرهٴ ربّانيّه محترق نمود بعرفان جمال

رحمن فاسز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد

شده از اعراض علما و بلايای لا يحصی تفکّر نمايد در تمام عمر بناله و نوحه

و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کين آن جمال مبين را در هوا معلّق نمودند

و برصاص شرک و بغض آن سدرهٴ عزّ منتهی را قطع نمودند و آنجمال

مبارک در حين که معلّق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبين باينکلمات

محکم متين تکلّم ميفرمودند که ای اهل بيان قدری تفکّر در اين خلق نمائيد

که ؟؟؟؟؟؟؟؟؟ و ياليک سبيل يقين ميشمرند و در کلّ

ص ١٦٩

احيان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمی که يومی

از ايّام اوامر مليک علّام را ترک ننموده اند و اگر هم از نفسی ترک شده

خود را نام مشاهده نمده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را

که بعرفان او متمسّک بوده اند معلّق داشته وشهيد مينمايند و ابداً

عارف باو نگشته و خود را از جميع فيوضات الهيّه و عنايات

عزّ رحمانيّه محروم داشته اند در قعر نارند و خود را از اهل جنّت ميشمرند

و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب ميدانند

و در منتهی بُعد از حق خود را از اهل قرب فرض گرفته اند پس شما

ای اهل بيان در کلّ حين توکّل بجمال امر ربّ العالمين نمائيد و باو

پناه بريد که مبادا بر جمالم در ظهور اُخرايم وارد آوريد آنچه را آن

گروه در اين حين وارد آورده اند امر اهل بيان فئه فرقان حجتّی در دست

ص ١٧٠

نداشتند مگر فرقان که فارق بين حق و باطل بوده در آن ايّام و چون

جمال عزّ رحمانيم از افق قدس سبحانيم طالع و مشرق شد بهمان

حجّت و دليل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شايد

از حجّت قبل لجحت بعد آگاه شده خود را از حرم تصديق جمال

يقين محروم نسازند ومعذلک در کلّ ايّام آيات فرقان را

تلاوت مينمايند واز اين آيات بديعه که حجيتّش چون شمس

ما بين سمآء ظاهر و لائح است محروم و ممنوع گشته اند چنانچه

در حين ظهور آيات عزّيه الهيّه جمعی مذکور نمودند که اين آيات

از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باين

تکلّم نموده که اين آيات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک

اشهدناه ان انتم من الشّاهدين تا آنکه امر بمقامی رسيد در حينی که

ص ١٧١

بذکرم توسّل ميجستند جسدم را مجروح نمودند و در وقتی که بعرفانم افتخار

مينمودند بر جمال معروفم رصاص کين انداختند اين است شأن دنيا

و اهل آن تا آنکه روح لطيفم از آلايش انفس مشرکه فارغ شده

بمقرّ اعزّ ارفع اعلی و رفيق اقدس امنع ابهی طيران نمود و بعد ارتقاء

روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنايت و لحاظ مکرمت بمدعيّات

محتجبم ناظرم که کدام بوصايايم عمل مينمايند و بامرم مطيعند اذا

ينطق لسان القدم عن افق الأبهی و يقول با ملأ البيان هذا

جمالی قد ظهر بآياتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذاثيبت بانّکم

ما آمنتم بنفسی کما ثبت فی حين ظهوری بانّ ملأ الفرقان ما آمنوا به محمّد

مظهر نفسی کما ظهر فی ظهور محمّد بانّ ملأ الانجيل ما آمنوا بابنی کما ظهر

حين الّذی جا الرّوح بانّ امّة التّورية کا آمنوا باکليم اذا فارجعوا ثمّ انظروا

ص ١٧٢

الی ان ينتهی الأمر الی ظهور الاوّل و کذلک نلقی عليکم من اسرار ما کان

لعل تکونّن فی انفسکم لمن الشّاعرين و از شهادتم ايّامی نگذشته

که عنايت جديد از شطر اقدس ابهی و مکرمت منيع از افق عزّ اعلی

اشراق فرموده وساذح قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غيب

ظاهر شد بهمان حجّتی که من حجّت قرار دادم و بهمان برهان که

عند الله مقبول بوده بلکه بجميع شئونات احديّت و ظهورات عزّ

صمديّت و بطونات غيب لايدرك و دلالات عزّ لا يعرف

ظاهر شده معذلک شما ای ملأ بيان از کلّ جهات باسياف

غِلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده ايد و در کلّ حين

از سهام کين بر اين جمال عزّ منيع وارد آورده ايد قسم بجمالم اگر

حال ملاحظه نمائيد و بطرف حقيقت سرفه اعلی متوجّه شويد ملاحظه

ص ١٧٣

مينمائيد که از جَسَدم بحود دم جاری و از ارکانم آثار اسياف

کين ظاهر آخِر تفکّر نموده ايد که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم

و آنهمه سيوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و اين بسی

واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم

بتمام ظهور ظاهر شد اينگونه معمول داشته ايد و مشهود شده حال

اگر در موقف حشر اکبر از شما سئوال و از آنچه بآن عامل شده ايد

استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهيد گفت لا والله

ابداً قدرت تکلّم نخواهيد داشت چه که ايّامی از غيبتم نگذشته

و جميع حجّبت و امور و اراده را بچشم خود مشاهده نموده ايد و معذلک

از جماليکه بقول او کلّ شئونات قبليّه و بعديّه محقّق شده غافل

شده ايد و بحجبات نفس وهوی از منظر اعلی محجوب مانده ايد

ص ١٧٤

ای قوم در تمام اوراق بيان کلّ را باين ظهور قدس صمدانی بشارت

دادم و فرمودم که مباد در حين طلوع اين نيّر اعزّ اعظم بشيئی از آنچه

خلق شده ما بين سموات و ارض مشغول شويد و از جمالقدم محتجب

مانيد و هم چنين تصريحاً فرمودم که ايّاکم ای قوم اگر در حين ظهور بواحد

بيان محتجب شويد و اين معلوم بوده که واحد بيان اوّل خلق

بيان عند الله محسوب و بر کلّ مسبقت داده ام و هم چنين بنصّ

صريح فرموده ام كه ايّاكم اي قوم اگر حين ظهور محتجب شويد بآنچه نازل

شده در بيان وحال شما ای قوم بوصفی که در بيان نازل شده

نميدانيد که مقصود چيست و در بارهٴ کيست چه که ابداً نفسی از مقصودم

مطّلع بنوده معذلک از موجد و موصف و منزل و مظهر و محقّق

آن که بقولی از او اينگونه هياکل خلق شده و ميشوند معرض شده ايد

ص ١٧٥

و کاش باين اکت می نموديد بکله بر قتلش قتوی داده ايد والله

در کلّ احيان مثل ثعبان اين جوهر رحمن را اذيّت نموده ايد مؤمن

نشديد و بحق عارف نگشتيد ديگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شديد

قسم بجمالم که از کأس انصاف ننوشيده ايد و از بحر رضا نچشيده ايد

نيمين عد قدم نگذارده ايد و در کوی مستبصرين مرور ننموده ايد ضلالت

نفس را هدايت شمرده ايد و صرف شرک را جوهر توحيد دانسته ايد

و جميع شما بعين ظاهر ديده ايد نفسيرا که بيست سنه حفظ فرموده

و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطّلاع بما فس سرّ او در کنف

حفظ رحمانيّتش حفظ فرموده و معذلک بر قتلش قيام نموده و چون اراده

و فعلش بين مهاجرين انتشار يافت لذا مح ستر اعمال شنيعهٴ

خود و القای شبه در قلوب متوهمه ستريات مجعوله مشغول گشت

ص ١٧٦

و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شايد عباد را

از يمين يقين بشمال وهم کشاند و شما آنچه را ببصر ديده ايد و ادراک

نموده ايد انکار نموده و بمفتريات مجعوله از طلعت احديّه محتجب

مانده ايد قسم بجمال عزّ تقديسم که آنچه در بارهٴ جمال مبين نوشته اند

حجّت است بر کلّ در کذب قائلين و اثبات اين امر مبين چه نسبتهائی

ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سمآء چه که جميع با اين

جمال عز ابهی معاشرت نموده ايد و بقدر خود ادراک نموده و معذلک

باين کلمات مجعوله از منزل آيات احديّه معرض شده و سلّمنا

که صادقند آيا حق را يفعل ما يشآء ندانسته ايد و بانّه يحکم ما يريد موقن

نشده ايد از جميع اينمراتب گذشته اين جمعی که در ابينسفر معر الله

هجرت نموده و اکثری از امور با ببصر و فوالهی خود ادراک نموده اند و شهادت

ص ١٧٧

ميدهند که حق جلّ شأنه بجميع شئونات از کلّ ما سوی ممتاز بوده

و خواهد بود معذلک اين نفوس را کاذب دانسته ئی و کسانی که

اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظن سالکند

صادق دانسته و ميدانيد فاف لكم يا ملأ المتوهمين قسم بجمالم كه

حجّت بالغهٴ الهی بر کلّ تمام شده وکلمهٴ تامّه اش از افق صدق

مشرق گشته و اليوم پناهی چزپناهش نه و ظلّمی جز ظلّش مشهود نه

بشنويد ندای محبوب خود ا و آنچه ببصر ديده ايد متمسّک شويد واز عروهٴ

وهم بگسليد و اگر ببصر حقيقت ملاحظه نمائيد تالله اهل ملأ اعلی

در نوحه و ندبه مشغولند و جميع حوريّات غرفات در حنين و ناله

اوراق سدرهٴ منتهی از ظلم اين ظالمان پژمرده گشته تالله الحقّ

ارياج رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه

ص ١٧٨

سبحان الله از اهل اکوان ممنوع تالله الحقّ ظلمی نموده ايد که کلّ اشياء

از حيوة خود منقطع شده اند و اليوم خلقی باقی نه چه از اخل ملأ اعلی

و چه از اهل مداين بقا و چه عاکفين لجهٴ اسمآء مگر آنکه کلّ لطائف

سرور را بحزن تبديل نموده اند و قميص سود پوشيده اند و جميع

ملأ کروبيّن و حقايق انبيا و مرسلين در غرفات عزّ تمکين بنوحه

مشغول و شما ای غافلين ارض مسروريد و در ار هاويه بکمال

فرح سيرمينمائيد جوهر دين را کشته ايد و بگمان خود بر سُرر دين

و ايقان جالسيد فو الله يا قوم شبه اين ظهور ظاهر نشده و چشم

امکان نديده بشنويد ندايم را و نباشيد از اختياط کنندگانيکه

در ملأ فرقان بودند بشأنيکه احتياط از دم بعوضه مينمودند و بر سفک

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ سلطان ذکر

ص ١٧٩

بر آنگروه القا ميشد صيحه ميزدند که اين اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله

غافل مکن اين بود اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما

ای اهل بيان در اين ايّام بچوهر آن اعمال مرتکب و عامليد و خود را

از اهل حق شمرده و ميشمريد اذا اشهد الله و ملائکة وانبيآئه و رسله

و الّذينهم يطوفن فی حول عرشه و کلّ ماخلق فی السّموات و الأرض

بانّی ما قصّرت فی تبليغی ايّاکم و بلغتّکم رسالات الله حين ظهوری و حين

ارتقائی و هذا لاحين الّذی اظهرت نفسن عن افق الأبهی و القيت عليکم

الحکمة و البيان و عرفتّکم جمال الرّحمن و اتمّمت الحجة لکم و الدليل

عليکم و البرهان فيکم و ما بقی من ذکر الّا و قد القيتکم اذا الهی انت تعلم

بانّی ما قصّرت فی امرک و بلّغت هؤلآء ؟؟؟ تنس به قبل خلق السّموات

و الأرض و بيّنت لهم مناهج عدلک و ؟؟؟ لهم مسالک رضائهم

ص ١٨٠

اذا يا الهی فارحم علی هولآء و لا تجعلهم من الّذين اعرضوا عنّی و انکروا

حقّی و جادلوا بآياتی الی ان سفکوا و می و تقطّعوا جوارحی اذا يا الهی

ايّدهم علی امرک ثم انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه النّفحات

التّی هيت عن هذا الرّضوان الّذی خلقته فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن

فوحات الّتی ارسلة عن افق اسمک الرّحمن اذا فاحدث يا الهی فی

صدورهم من نو كلماتك نار انجذابك ليقلّبهم من قدرة المحضة الي

يمين عرش رحمانيّتک ثم اشتعل يا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و

اشتياقک ليحترق بها حجبات الّتی منعتهم عن ساحة قربک و لقائک

ثمّ خذ يا الهی اياديهم بايدی القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات

الوهم و الهوی اياديهم بايدی القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات

الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الّذی قدسته عن اشارات کلما خلق

بين الارض و السّمآء ثمّ الق عليهم کلّ ستّر بها تحذب افئدة العارفين

ص ١٨١

الی سمآء عزّ افضالک الطافک و قلوب المقرّبين الی هوآء

قدس افضالک ثم اجعلهم يا محبوبی من الّذين ما منعتهم کلّ من فی

السّموات و الارض عن التّوجه الی شطر عنايتک و الاستقرار علی

امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک وانّک انت

الغفور الرّحيم المعط العزيز الباذل النّاصر الکريم ١٥٢

ص ١٨٢

ملّا جعفر کاشی

بنام خداوند جلّ ذکره

نوشتهٴ از آنجناب بين يدی عبد جاضر شد مشعر بود بر جزع

و فَزَع زياده از حدّ و آنچه ملاحظه شد ذکری در او نبود مگر اينکه

ذکر شده بود که دو نفر در آن بلاد نوشته ئی خواندند که مشعر

بر اين بود که مردم ببغداد برای نصرت حق بروند و بعد آنجناب

تمسّک بعقل جسته مصلحت نديدند و حمل بر کذب نمودند

باری اين فقره ناله احتياج نداشت و زاری هم جايز نه زيرا

که ابداً بچنين امری احدی مأمور نشده و ثانی آنکه چند سنه

ص ١٨٣

ميگذرد که اين عباد را از ملک بيرون نمودند ودر ديار غربت

وطن نموده اند و حال دو سال ميگذرد که اعدا ليلاً و نهاراً در کين

بوده و در کمين نشسته اند البتّه در بعضی از نوشتجات ذکر

اين بلايای متواتره و رزاياء وارده ميشود و اگر کسی چنين نوشته ئی

بخواند که مشعر بر اين مطالب باشد ذيل بر طلب ناصر نيست

عجب در اين است که آنجناب از چنين بيانات متألم و

متأسّف نشده آغاز شکايت نموده اند نشکوا بثنا

و حزننا الی الله آخر وا نيست که اين عبد مشهوداً در يد

اعدا واقعند اَفمن کان مجاهداً فی سب؟؟؟ کمن کان قاعداً

ص ١٨٤

فی البيت اگر عباد رشحی از محبّت الهی ذائتمه نموده بودند

و اللّهِ در بيت مقرچ نميگرفتند بلکه در کوه ها ناله مينمودند اين

است که جميع مسغول بحکمت شده اند يعنی بآنچه که سبب

حفظ نفس امّاره ميشود اگر قطره ئی از کأس جبّ مياشاميدند

البتّه صد هزار حکمت را بنار ميسوختند و صد هزار فصلحت را

بباد ميدادند الته نزد آنجناب اعمال آن عاشقان

کعبهٴ جانان که در رَهِ دوست جان باخته اند و در سبيلش

عالمی را رايگان دادند هيج ممدوح نبوده و نيست زيرا که

پيغمبر جسم که عقل باشد هرگز تصديق چنين امری ننمايد

ص ١٨٥

و انبياء هم که در هر عهد و عصر بودند چون مردم حرکات

ايشانرا بر خلاف عقل خود ديدند لهذا حکم جنون دادند

و تصديق ننمودند از همه گذشته آيا محبّ را اگر کسی

بأرض محبوب بخواند سبب شکايت او ميشود که مراسله

شکايت باطراف بفرستد خدا که رايحهٴ حبّ الله

استشمام نشده والّا بهمان نوشته ها جان نثار مينمودی

و منّت هم ميداشتی شعاع ازخورشيد ممنوع نشود و ماهی

از بحر دور نماند آيا نديدی که طير نار حول سراج چگونه جان ميدهد

آخر نشنيدی که بلبلان گلستان الهی در چنگال های باز شيطنی

ص ١٨٦

مبتلا گشته اند و عندليبان رضوان معنوی را از گلزار قدس

روحانی منع مينمايند ناله از جان نکشی ديگر شاکی چرا غم جانان

نداری شادی چرا و همهٴ اين سخن ها برای آن شده که اين

سنه چند نوشته ئی از سمت آمد و اظهار اشتياق

نموده بودند و از اين جا اذن داده اند که هر کس عازم کعبهٴ

مقصود و حرم معبود باشد ممنوع نيست و در هيچ وقت

ممنوع نبوده و نشده و اين حکم خلاف مزاج بعضی اتّفاق

افتاده والله يعلم المصلح من المفسد و حال شما جميع

ناس را منع فرمائيد که ابداً عزيمت اين سمت ننمايند

ص ١٨٧

قسم بخدا که حقّ ممنون است وانّه لغنيّ عن العالمين

حمد خدا را که هرگز مُعين نطلبيديمو ناصر جز او نخواستيم

و کفی بالله شهيدا ١٥٢